

عزیز آریانفر

سخنرانی در سیزدهمین همایش بین المللی آسیای میانه و قفقاز
(در مرکز مجامع بین المللی دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران¹)
تهران، 7 و 8 نوامبر

آسیای میانه و قفقاز در نیمه راه آینده های روشن:
چشم انداز واگرایی های
اندوهبار و همگرایی های نوید بخش

به گونه ای که آگاهی داریم، پایان سده بیستم با تغییر بنیادی سیستم سیاسی در جهان مقارن بود. نزدیک به نیم سده، نظامی که در کنفرانس یالتا به تثبیت رسیده بود- جهان دو قطبی بر گیتی حاکمیت کرد. پس از فروپاشی شوروی و فروریزی دیوار برلین، چنین بر می آمد تا جهان یک قطبی شود. مگر یک دهه پس از آن، ما در آستانه شکلگیری نظام چند قطبی هستیم. در اوضاع کنونی، بایسته است سازمان ملل و به ویژه شورای امنیت به مکانیزم نوین تامین امنیت سراسری و گلوبال در سیاره ما مبدل گردد.

صلح و امنیت جهانی مهمترین ارزش اجتماعی تمدن معاصر است. در اوضاع افزایش روندهای گلوبالیزاسیون، مساله امنیت منطقه ای از اهمیت روزافزونی برخوردار می گردد. یکی از مکانیزم های برجسته تامین آن عبارت است از پهنایابی روندهای انتیگراسیون یا همگرایی سیاسی و اقتصادی منطقه ای.

"بحث اصلی- ارزشها است که بالاتر از مسایل سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک قرار دارد. ارزشهای جهانی یا بین المللی دربرگیرنده سازواره های بسیاری است، چون: منافع مشترک، زدایش بیماریهای واگیر، مبارزه با آسیبهای طبیعی، رویارویی با خطرات مشترک، مبارزه با تروریسم بین المللی، شگوفایی سازمان ملل، ارجگذاری به کنوانسیونهای بین المللی، اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور ملل متحد، قانون اساسی بین المللی، تساوی دول و ارج گذاری به حاکمیت ملی..."

¹. در این همایش از نویسنده به عنوان مهمان ویژه دعوت شده بود.

توسعه معاصر کشورها و بخش‌های اقتصادی و سیاسی آن‌ها به گونه فزاینده‌ی وابسته است به روندهای جهانی گرایي و منطقه گرایي. این دو روند عینی و وابسته به هم، امروزه توسعه جهانی را تعیین می‌نمایند.

سرزمین‌های پرگهر آسیای میانه و قفقازکه در درازای تاریخ با آن یگانه‌های فرهنگی و سرزمینی و سرنوشت مشترک داشته ایم، در تاریخ خود گرهگاه سه تمدن جهانگیر اسلامی، مسیحی و بودایی-کنفوسیوس بوده است. از این رو، فرهنگ‌های گوناگونی را در دامان پر مهر خود پرورده است. به ویژه، این سرزمین‌ها به عنوان پاره‌ی از جهان اسلامی در دوران اوج شگوفایی خود در آفرینش‌های علمی، ادبی و هنری نقش بسیار بزرگ و سازنده‌ی داشته است. این سرزمین‌ها خاستگاه بسیاری از بزرگان ما بوده است. دانشمندان، هنرمندان و ادیبان شهرهای بزرگ سمرقند و بخارای شریف و دیگر شهرهای این دیار و بناهای تاریخی و نیایشگاه‌ها و مدرسه‌های آن در درازای تاریخ در سراسر جهان پراوازه بوده است.

با توجه به این که محور اصلی بحث‌ها را در همایش امروزی، مساله تحولات اخیر در آسیای میانه و قفقاز و در کل کشورهای همسود و به ویژه مساله انقلابات نامنهاد مخملی تشکیل می‌دهد، می‌خواهم اشاره‌ی داشته باشم به این مساله.

بایسته است پایه‌های کانسپتوال پدیده‌ی به نام "انقلابات مخملی" در گستره پس از فروپاشی شوروی به گونه جدی بررسی گرفته شود. تجزیه و تحلیل روند تحول بحران‌های درونی سیاسی بنا به سناریوی انقلابات مخملی یا رنگین که در نتیجه همسویی اپوزیسیون با بازیگران خارجی، با برگزاری انتخابات، اعتراض مخالفان به نتایج انتخابات، دامنه‌یابی تنش و در سرانجام کنار زدن رئیس جمهوران و به قدرت رسیدن رهبران اپوزیسیون به همراه است؛ اجازه می‌دهند قانونمندی‌های معینی را در آرایش عناصر راه اندازی آن‌ها برجسته ساخت.

دانشمندان کازاخستانی-آلیشیف و اوستیمنکو که بیشتر بر ریشه‌های بیرونی این انقلابات تکیه دارند، سه مرحله را در پیاده سازی این گونه انقلابات [از سوی نیروهای ذیدخل خارجی و نیروهای ذینفع داخلی] جدا می‌نمایند:

- 1- پیچیده سازی عمدی اوضاع اجتماعی - سیاسی
- 2- آشفته سازی اوضاع سیاسی درونی تا آستانه انفجار
- 3- راه اندازی انقلاب

روشن است این انقلابات² ریشه ها و عوامل و علل درونی و فرامرزی دارند. ریشه های درونی این تحولات بیشتر بر می گردد به آنچه که از دوره شوروی برای این جمهوری ها به ارث رسیده است و برآیند کارکردهای رژیم های حاکم بر این جمهوری ها در سالیان دستیابی به استقلال. ما در نگاشته دست داشته بیشتر بر ریشه ها و زمینه ها و عوامل درونی مساله که بستر ساز دستاویزهای خارجی اند، درنگ می نمایم.

روشن است تنوع نژادی که بنا بر آن کشورهای آسیای میانه و قفقاز را موزه اقوام و ملیت ها می خوانند، ساختارهای اقتصادی و سیاسی برجا مانده از شوروی پیشین، وجود شکاف های ساختاری و تاریخی، نبود جامعه مدنی و بسیاری ناهنجاری های دیگر، بستر همواری را برای چالش ها و تنش ها در منطقه فراهم می گردانیدند. به این نا به هنجاری ها، نابه سامانی های دیگری چون بحران هویت، مشارکت، عدم اعتماد و بحران های اقتصادی و اجتماعی و نیز تولید و بازرگانی و قاچاق مواد مخدر گره می خوردند.

یکی از دلایل داخلی که بستر همواری را برای راه افتادن روند های پیچیده زنجیره یی در کشورهای همسود هموار گردانید، مشکلات اقتصادی این کشورها بود. در آغاز سال های دهه 90 سده بیستم، پس از فروپاشی شوروی پوتنسیال اقتصادی کشورهای همسود تقریباً نیم شد. دلایل آن روشن است: برهم خورد پیوندهای تولیدی، تغییر مکانیزم های اداری و بسا نا به سامانی های دیگر. در میانه های سال های 90 روند بحران کاهش یافت، مگر در 1998 در رابطه با بحران مالی در روسیه دو باره اوج گرفت.

در سال های 1992-1994 تولید روی هم رفته به میزان 16-17 درصد کاهش یافت. در سال 1998 حجم تولیدات کشاورزی به گونه میانگین در مقایسه با 1991 تقریباً سه بار کاهش یافت.

². هرچند دشوار است به این تحولات نام انقلاب را گذاشت. زیرا آن چه در کشورهای گرجستان، اوکراین و قرغیزستان رخ داده است را به دشوار می توان با تعاریف کلاسیک انقلاب سازگار دانست. از سوی دیگر، این تحولات بیشتر در راستای تغییر نخبگان حاکم بوده است تا صورت گرفتن یک تحول کیفی و بنیادین اجتماعی- اقتصادی. به پنداشت ما بهتر خواهد بود که به جای انقلابات مخملی یا رنگین از اصطلاح "کودتا های سیاسی" مخملی یا "نخبه گردشی های سیاسی" مخملی کار گرفته شود. به هر رو جا دارد واژه دیگری برای بازتابدهی شایسته و بایسته سرشت این تحولات به گونه گزیده شود.

یکی از مصایب بزرگ در کشورهای آسیای میانه خشکسالی های پی در پی و کم آبی بود و است که منجر به خشکیدن گستره های آبی منطقه و در نتیجه افت تراز اقتصادی گردید. کنون سهم زمین های کشاورزی که به شوره زار مبدل گردیده اند در ازبیکستان به 50 درصد در ترکمنستان به 37 درصد در کازاخستان به 66 درصد می رسد.

یکی از دشواری های اساسی در تقسیمات آب، نابرابری "حقابه" کشورها بود که برای کازاخستان 10.9 درصد، قرقیزستان 5.1 درصد، ترکمنستان 23.9 درصد، تاجیکستان- 12 و ازبیکستان 58.6 درصد می رسد. این در حالی است که بخش اعظم منابع آبی منطه در تاجیکستان و قرقیزستان موقعیت دارد.³ خشکیدن دریاچه ارال از مصایبی بود که در کاهش زمین های کشاورزی در منطقه نقش چشمگیر داشت. این در این حالی است که اهمیت استراتیژیک منابع آبی به گونه روز افزونی بالا می رود. کمبود زمین های کشاورزی و کند شدن روند بیابان زدایی نیز از آفاتی بود که زمینه را برای پیچیده شدن اوضاع فراهم می گردانید. این در حالی است که آهنگ رشد زاد و ولد رو به افزایش دارد و شمار باشندگان منطقه رو به سرعت رو به افزایش است. برای مثال، جمعیت ازبیکستان هم اکنون به 25 میلیون نفر می رسد و انتظار می رود که تا چند سال دیگر به پیمانیه بی پیشینه یی بالا برود.

بیش از 60 درصد گستره آسیای میانه را بیابان ها و مناطق نیمه بیابانی می پوشانند. گستره درختزارها در از آغاز سده بیستم تا کنون در آسیای میانه از 4-5 بار کمتر شده است. به ویژه تحت فشار خشن انترپوگنی آن مناطقی در آمده اند که در آن ها درختزار ها را روبیده و به جای آن کشتزارها ساخته بودند. برای نمونه، در حوضه رود آمو در اثر این گونه شگردها گستره سبز از 150 هزار هکتار در 1928 به 22-23 هزار هکتار در 2002 کاهش یافت.

یکی از مسایل دیگری که اوضاع را وخیم تر و بر ناداری و سیه روزی توده های میلیونی مردم می افزود، مبدل شدن نومنکلاتورای کمونیستی حاکم به سرمایه داران نو بود. در نتیجه، فساد و بزهکاری دوران شوروی، بحران مدیریت و بسا نا به سامانی های دیگر در حالی که به کشورهای تازه به

³. بایسته یادآوری است که جریان مجموعی حوضه های سیر دریا و آمو به گونه میانگین به 115.6 میلیارد متر مکعب می رسد که نقش آمو- 78.4 و از سیر دریا به 37.1 میلیارد متر مکعب می رسد.

استقلال رسیده به میراث رسید که دیگر از حمایت های اقتصادی مسکو خبری نبود. ناخشنودی مردم از لایه زورمندی که در گذشته با تکیه بر اهرم های ایدئولوژیک حزبی امتیازات را در انحصار خود داشتند، و در اوضاع جدید دست به تاراج دارایی های عامه و ... یازیده بودند و ناخرسندی همگانی و نومیدی و سیه روزی، زمینه را برای شکلگیری اپوزیسیون نیرومند در برابر دولت ها فراهم می گردانید. در یک سخن، روی هم رفته دولت هایی که پس از فروپاشی شوروی در سیمای کشورهای مستقل همسود تبارز نمودند، در نهادینه ساختن دموکراسی موفق نبودند و نتوانستند به خواست های مردم پاسخ مثبت دهند. از این زمینه تحولات ریشه یی در این کشورها از پیش فراهم بود و زمینه های عینی و ذهنی داشت. با این ارزیابی می توان گفت که فاکتور خارجی در این تحولات بیشتر نقش کاتالیزاتور و شتابدهنده را بازی نموده است.

فشرده این که پس از فروپاشی شوروی پیشین تراز زندگی در کشورهای همسود به میزان چشمگیری پایین آمد. به گونه یی که شمار کسانی که در زیر خط فقر زندگی می کنند، در ازبیکستان به بیش از 46 درصد، در قرغیزستان- 40 درصد، در ترکمنستان- 40 درصد و در تاجیکستان- 60 درصد می رسد.

یکی از دلایل دیگر، ژرفایابی شگاف های اجتماعی در کشورهای همسود بوده است. "برای کشورهای آسیای میانه و قفقاز اوضاع به پیمانه چشمگیری به این دلیل پیچیده می باشد که روند گذار از اقتدارگرایی (اتوریتاریزم) به دموکراسی هنوز به پایان نرسیده است. روشن است گذار از توتالیتاریسم (کلیت گرایی) به سوی دموکراسی ناگزیر باید از یک معبر اتوریتاریسم (اقتدارگرایی) بگذرد. ایجاد نهادهای دموکراتیک به دلیل اطمینان بخش نبودن مبانی اجتماعی در نواحی کهنه تا کنون زیر پرسش است. این عامل در هماهنگی با عامل جامعه سنتی که نیرو و اهمیت خود را دارا است، به عنوان یکی از منابع اصلی تهدید جامعه مدنی به شمار می رود که در سال های اخیر ایجاد گردیده است. از این جا می توان چنین بر می آید که خط دومینوی مشاجرات در رویارویی آسیای میانه و قفقاز "نوین" و " قدیم" درست مانند بسیاری از کشورها و مناطق جهان عبارت است از رویارویی میان لیبرالیسم هوادار غرب و اتوریتاریسم سنتی.

در درازای چندین سال اخیر، مناطقی که برای راه اندازی کارزار کشاکش های و تنش های سیاسی- اجتماعی نه به صورت تصادفی برگزیده شدند، عبارت بودند از قره باغ کوهستانی،

ابخازستان، اوسیتیا، دره فرغانه و ... شرایطی که به پیمانانه چشمگیر به این کار مساعدت نمودند، عبارت بود از موزاییک توده هایی باشند در این جا در گرگهگاه چندین کشور⁴ و درجه بالای آگاهی مذهبی.

یکی از عواملی که پس از فروپاشی شوروی در شکلگیری اوضاع نا به سامان مساعدت می کرد، این بود که در آسیای میانه و قفقاز در میان نخبگان مذهبی گسل ویژه یی پدید آمده بود. میان سنت گرایان که کنترل جماعات رسماً راجستری شده را در دست داشتند و مخالفان آن ها که روی هم رفته مایل به دوانیدن شبکه های جماعات غیر رسمی و زیر زمینی بودند. این دو گروه به مبارزه با هم پرداختند که به پیمانانه چشمگیری منجر به بی ثباتی اوضاع در میان گروه ها و جماعات مذهبی گردید.⁵

در شمار عوامل بیرونی، پس از فروپاشی شوروی، می توان از تغییر وضعیت جیوپولیتیک در گستره بازمانده از شوروی پیشین نام برد که در اثر آن آسیای میانه و قفقاز و دیگر کشورهای عضو جامعه مستقل همسود پس از فروپاشی در چهارراه مسایل گلوبال قرار گرفتند و زمینه راهیابی نیروهای فرامرزی به درون گستره این کشورها فراهم گردید. موقعیت استراتژییک منطقه بیشتر با دو عامل تعیین می گردید. نخست: وضعیت سودمند جغرافیایی در گرگهگاه اروپا و آسیا و خاور نزدیک و میانه و در گام دوم سرشاری از ذخایر نفت و گاز و یورانیوم.

با توجه به خلای قدرتی که پس از فروپاشی شوروی در منطقه پدید آمد، این سرزمین ها آماج پیکان های رقابت های قدرت های بزرگی چون روسیه، چین، اروپای باختری و امریکا و نیز قدرت های منطقه یی چون ایران، ترکیه، هند، پاکستان و کشورهای عربی قرار گرفتند. در نتیجه، سوگمندان

⁴. برای نمونه در کازاخستان تنها 42 درصد باشندگان کازاخ، در تاجیکستان- 62 درصد تاجیک، در ازبیکستان- 64 درصد جمعیت ازبیک و در ترکمنستان- 72 درصد جمعیت ترکمن اند. بقیه از نگاه تباری وابسته به اقوام و ملیت های دیگر اند. عین موضوع در جمهوری های قفقاز نیز صدق می نماید.

⁵. بایسته یادآوری است که بیشتر پژوهشگران اروپایی و امریکایی که به مسایل منطقه می شوند، در در تفکیک دو چیز دچار اشتباه می شوند: بنیادگرایی (اصولگرایی) اسلامی یا اسلام سیاسی و و اکستریمیسم یا افراطی گرایی یا تندروی اسلامی که این دو - چیز های مختلفی هستند.

مسابقات تسلیحاتی و سناریو های منفی در منطقه رو به افزایش گذاشت که کنون هم مایه بسی نگرانی است⁶

روشن است نیروهای خارجی ذینفع در بی ثبات سازی اوضاع در گستره کشورهای مستقل همسود به خاطر دستیابی به "پلورالیزم جیوپولیتیک" در منطقه؛ با بهره گیری از مجموع اوضاع نا به سامان و نا به هنجار درونی برنامه های خود را داشتند و در پی پیاده ساختن سناریوهای خود گردیدند. در نتیجه انقلابات و تحولاتی به راه افتاد که همه اهداف واحد و مشخصی را تعقیب می کردند. به هر رو، بایسته است این پدیده نو سیاسی به گونه همه جانبه و ژرفکاوانه بررسی گردد.

با این همه، به رغم نا به هنجاری ها و نارسایی ها زمینه های خوبی هم در منطقه برای همگرایی و همسویی وجود دارد. آسیای میانه و قفقاز در نیمه راه آینده های روشن قرار دارند. با این که چشم انداز واگرایی های اندوهبار تیره و تار است، چشم انداز همگرایی های نوید بخش نیز به همان پیمانانه روشن و امید بخش است.

تأثیر برتری اتمی امریکا بر صلح جهان

⁶. گرایش به سوی نظامیگرایی تا هنگامی ادامه خواهد یافت که همه مسایل فی مابین حل و فصل نگردد. اندیشه غیر نظامی ساختن منطقه بسیار مهم است. این در حالی است که میلیتاریزاسیون سیاست- حلال مشکلات نیست. بل مشکلات را پیچیده تر می سازد.

نوشته: ک. ا. لیبر و د. ج. پریس⁷

ترجمه: جعفر رسولی

فشرده مقاله: برای چهار دهه روابط میان قدرت های اتمی اصلی را آسیب پذیری کلی شان شکل داده بود که به اطمینان از انهدام دو جانبه مشهور شده بود. اما ابزار جنگی ایالات متحده امریکا با سرعت پیشرفت کرده است در حالی روسیه پس مانده است و توان اتمی چین نیز کوچک است. لذا، عصر موازنه اتمی به پایان خود رسیده است و اکنون دوره برتری اتمی امریکا می باشد.

بقا پس از ویرانی

به مدت حدود نیم قرن، دولت هایی دارای توان هسته یی از نگاه نظامی در یک بن بست قرار داشتند که به "اطمینان از نابودی متقابل" مشهور شده بود. تا اوایل دهه 1960، جنگ افزارهای اتمی ایالات متحده امریکا و شوروی به سرعت افزایش یافت. به گونه یی یک هیچ یک توان نابودی کامل حریف را نداشتند ولو ضربه نخست را غافلگیرانه هم می زدند. زیرا حریف هم دست به حمله تلافی جویانه می یازید. آغاز جنگ اتمی برابر با یک خودکشی بود.

طی جنگ سرد، بسیاری از محققان و تحلیلگران سیاسی باور داشتند که "وحشت اتمی" ثبات و صلح نسبی را برقرار کرده بود زیرا احتیاط جدی را در عرصه سیاست بین الملل پیش می آورد و مانع تشویق کارگیری از تهدید اتمی برای حل اختلافات و غالباً رفتار ابر قدرت را مهار می کرد. (بن

⁷. (بر گرفته از فصلنامه امورخارجی، منتشره در آپریل/ مارچ 2006)

بست اتمی در بحران موشکی کوبا در 1962، در آغاز عصر "وحشت اتمی" به نمایش گذارده شد.) لذا، عده یی از خوش بین ها استدلال می کنند که زمان جنگ بین قدرت های بزرگ در تراز بین الملل به پایان آمده بود. منتقدان در مقابل می پندارند که این عامل نه تنها مانع توقف جنگ میان قدرت های بزرگ گردید بلکه بر گستره جویی خطرناک نیز تأثیر داشت. تمامیت خواهی (توتالیتاریزم) شوروی نمونه برجسته آن است. از این منظر جنگ افزار اتمی توانست طول عمر "امپراتوری شر" را طولانی تر نماید.

به این مناظره ممکن است کنون به عنوان بحثی در باره تاریخ باستان نگریسته شود. اما این موضوع بیش از هر زمان دیگر مناسبت دارد. زیرا عصر وحشت اتمی نزدیک به پایان است. اکنون، امریکا برای نخستین بار طی پنجاه سال در آستانه برتری اتمی قرار دارد. در آینده نزدیک، شاید این امکان برای ایالات متحده فراهم شود که در ضربه نخست، موشک های اتمی دور پرواز اتمی روسیه و چین را نابود سازد. بدون این که خود کدام آسیبی ببیند. این تغییر عظیم در نظام قدرت اتمی ناشی از مجموعه پیشرفت در سیستم اتمی امریکا می باشد. تسلیحات اتمی روسیه کاهش شدیدی داشته است. نیروی اتمی چین هم چندان پیشرفته نیست. هرگاه سیاست های نظامی واشنگتن تغییر نکند یا مسکو و بیجنگ به شدت توان هسته یی خود شان را تقویت نمایند، جهان در سایه برتری اتمی ایالات متحده برای مدت درازی در سال های پیش رو ناگزیر خواهد بود. دیدگاه ها در باره پیچیدگی های این تغییر به برداشت های تئوریک نیز بستگی خواهد داشت. باز ها یا شاهین ها (اصطلاح سیاسی یی است که به سیاستمداران تندرو که در عرصه بین المللی بیشتر متمایل به کار برد زور اند؛ اطلاق می شود.) بر آن اند که امریکا یک قدرت خیر اندیش در جهان است و

عصر نو اتمی نویدبخش می باشد. چون که این گروه اطمینان دارند که برتری کشورشان در عرصه جنگ افزارهای اتمی و متعارف در برابر تجاوزگری دیگر کشورها جنبه باز دارنده خواهد داشت و از این راه به صلح جهانی کمک خواهد کرد. برای مثال، برتری اتمی امریکا رهبران چین را در موضوعاتی مانند موضوع تایوان بسیار محتاط خواهد کرد زیرا آن ها می دانند که امریکا مداخله می نماید و توان اتمی چین ضعیف است و آسیب پذیر می باشد و نمی تواند جلو مداخله ایالات متحده را بگیرد. تهدیدات اتمی چین ممکن است واشنگتن را تشویق نماید تا به زرادخانه بیجنگ حمله کند. اما کبوتران (اصطلاح سیاسی یی است که به سیاست مداران میانه رو در عرصه بین الملل اطلاق می شود که در دیپلماسی کمتر متمایل به کارگیری ابزار نظامی اند.) - کسانی که مخالف کاربرد تهدید اتمی برای وادار کردن دیگر دولت ها هستند؛ از یک امریکای لاقید و نامحدود نگران خواهند شد. برتری اتمی ممکن است امریکا را برای رفتارهای تجاوزگرانه بر انگیزد. این گروه از سیاستمداران میانه رو استدلال می نمایند که این موضوع باید با ابعاد متنوع از قدرت ملی امریکا ترکیب گردد. سر انجام، گروه سوم بوم ها هستند- کسانی که نگران وقوع جنگ در اثر یک تصادف اند. از دیدگاه اینان برتری اتمی امریکا وضعیت را پیچیده می کند. قدرت های دیگر اتمی ممکن است استراتژی خود را تغییر دهند، مثلا کنترل جنگ افزارهای اتمی را به مقامات پایین رتبه تر بسپارند. در این صورت، امکان جنگ اتمی افزایش می یابد. نظریه پردازان استراتژیست از این وضعیت زیر عنوان " بحران بی ثباتی " یاد می کنند.

دموکراسی چونان سلاح

برای مدت پنجاه سال، طراحان نظامی پنتاگون سیاست اتمی خود را بر پایه هدف بازدارندگی حمله به خاک ایالات متحده استوار کرده بودند؛ که در صورت نیاز با فرض پیروزی در جنگ اتمی با حمله پیشگیرانه که بتواند توان اتمی دشمن را نابود سازد. بر پایه این راهبرد، ایالات متحده وابسته به سه ابزار بود: بمب افکن های استراتژیژیک، موشک های بالستیک قاره پیما (ICBMs)، موشک های بالستیک قابل پرتاب از زیر دریایی (SSBNs). این سه ابزار سبب می شد که دشمن نتواند همه زراد خانه اتمی امریکا را در یک حمله غافلگیرانه نابود سازد. اطمینانی وجود داشت که امریکا می تواند تلافی ویران کننده یی داشته باشد. چنین تلافی تنها می توانست درصد بزرگی از شهرها و مراکز صنعتی کشور مهاجم را نابود سازد و این گونه، جنبه باز دارنده داشته باشد. عین ابزار اتمی سه گانه می توانست در یک حمله تهاجمی در برابر نیروهای اتمی دشمن به کار گرفته شود. بمب افکن های استلث که رادارهای دشمن توان ردیابی آن ها را ندارند و زیردریایی ها می توانستند موشک های خود را از نزدیکی ساحل دشمن پرتاب نمایند به گونه یی که رهبران و مرکز فرماندهی دشمن مجالی برای پاسخ نمی داشتند. موشک های دقیق زمین به زمین می توانستند که صدها سیلوی مستحکم و دیگر اهداف را نابود سازند. توانایی انهدام کل نیروی اتمی دشمن، امکان حمله تلافی جویانه را از میان می برد. این مفهوم اکنون به ظرفیت ضربه اول یا برتری اتمی مسمی می باشد.

ایالات متحده امتیازات بسیاری از برتری اتمی خود در سال های پس از جنگ سرد به دست آورده است. چه در چانه زنی در برابر شوروی (برای مثال، در بحران برلین در اواخر دهه 1950 و اوایل دهه 1960) و چه در برنامه ریزی علیه ارتش

سرخ در اروپا. اگر شوروی در دهه 1950 به اروپای غربی تجاوز می کرد؛ امریکا قصد داشت جنگ جهانی سوم را با یک ضربه بی درنگ اتمی در برابر شوروی، اقمارش و متحد چینی اش را با پیروزی به پایان رساند. این طرح ها را بروکرات های میان پایه در پنتاگون نپذیرفتند. هر چند هم از سوی عالی ترین مقام حکومت امریکا تصویب شده بود.

برتری اتمی ایالات متحده در اوایل دهه 1960 پس از این که ظرفیت انجام حمله متقابل شوروی تکمیل گردید؛ کاهش یافت و این گونه بن بست اتمی [یا توازن اتمی] پدید آمد. واشنگتن استراتژی حمله پیشگیرانه خود را کنار نهاد اما در سراسر دوره جنگ سرد تلاش می کرد تا از حالت " نابودی قطعی طرفین" خارج شود و برتری هسته یی خویش را بار دیگر احیاء نماید. جنگ افزارهای اتمی خویش را بهبود بخشیده و قابلیت ویرانگری آن ها را بالا برد. روی این منظور، مراکز فرماندهی، سیستم های کنترل و ارتباطی، سایت های دفاع موشکی نشانه گیری شده بود. زیردریایی هایی برای هدف قرار دادن SSBNS شوروی گسیل سگردیده بو و کلاهک های زمین پایه چند منظوره دقیق به گونه فزاینده ساخته شد. زیردریایی هایی که می توانستند موشک های بالستیک را پرتاب نمایند و همچنین بمب افکن های استلث و نیز موشک های کروز که قادر بودند کلاهک اتمی را حمل نمایند؛ تکمیل گردید. برای از میان بردن حالت " نابودی قطعی دو جانبه" شوروی هم به قصد دستیابی به برتری اتمی اقدام به تولید مقادیر بزرگ جنگ افزارهای اتمی نمود. هیچ یک از طرفین به توان انهدام قطعی در اثر ضربه نخست دست نیافتند. با این وجود، اشتباه است اگر مسابقه تسلیحاتی را کاملاً غیر عقلانی بدانیم: به دو ابر قدرت از امتیاز برتری هسته یی

آگاه بودند و هیچ یک نمی خواست که ریسک عقب افتادن را بپذیرد.

از زمانی که جنگ سرد پایان یافته است؛ جنگ افزارهای اتمی ایالات متحده بسیار بهبود یافته است. امریکا موشک های بالستیک سوار بر زیردریایی های خود را با موشک های بسیار دقیق ترایدنت-2. دی 5 تعویض نموده است که بیشتر آن ها می توانند کلاهک های بزرگتر و تازه یی را حمل نمایند. نیروی دریایی امریکا در یک نسبت چشمگیر SSBNs خود را در اقیانوس آرام جابه جا نموده است بنا بر این، می تواند در نزدیکی ساحل چین یا در نقطه کوریا شبکه رادار های روسیه را زیر نظارت بگیرند.

نیروی هوایی ایالات متحده با بمب افکن های B-52 که موشک های اتمی کروز را حمل می نمایند؛ تجهیز گردیده است. شاید رادارهای چین و روسیه نتوانند این ها را ردیابی نمایند. نیروی هوایی دستگاه های الکترونیکی فوق مدرن در بمب افکن های استلث B-2 خود نصب نموده است که به آن ها امکان می دهد تا در ارتفاع بسیار کم که حتا پیچیده ترین رادارها توان ردیابی آن ها را ندارند؛ به پرواز در آیند. سر انجام، گرچه امریکا طبق مفاد معاهده کنترل تسلیحات، موشک های ویرانگر MX خود را تا 2005 از کار می اندازد؛ ولی ICBMs های دیگر بهبود کیفیت چشمگیری یافته اند و کلاهک های نیرومندتری بر MX ها نصب شده است. سیستم ردیابی این جنگ افزارها بسیار بهتر شده است.

به هم خوردن توازن وحشت

از دوره پایان جنگ سرد، جنگ افزارهای اتمی امریکا به سرعت تقویت شده است، در حالی که توان اتمی روسیه به شدت

تضعیف گردیده است. اکنون روسیه 39% بمب افکن های دور پرواز، 58% موشک ICBMs و 80% موشک SSBNs کمتر از دوران شوروی دارد. پوسیدگی حجم عظیم جنگ افزارهای روسیه بسیار کلان تر از آن است که در توافقات کنترل تسلیحات پذیرفته بود. زرادخانه اتمی روسیه به دشوار می تواند کارایی داشته باشد. اکنون بمب افکن های استراتژیکی روسیه تنها در دو پایگاه مستقر می باشند که در صورت حمله غافلگیرانه آسیب پذیر اند. جت های این پایگاه ها بسیار کم تمرین می نمایند. بیش از 80% موشک های ICBMs موجود در سیلوها عمر مصرف شان به پایان رسیده است. طرح های جانشین ساختن این ابزارها یا گرفتار کندی تولید انبوه اند یا تولیدات در مرحله آزمایش ناکام بوده اند. موشک های متحرک ICBMs به ندرت جابه جا می گردند. گرچه می توانند از داخل آشیانه های خود در صورتی که به موقع فرمان دریافت نمایند؛ پرتاب شوند. ظاهرا زمان برای انجام عملیات دارند. سومین پایه اتمی روسیه بیشتر تضعیف گردیده است. از سال 2000، موشک های SSBNs روسیه تقریبا دو جا به جایی در سال انجام گرفته است. در حالی که در 1990 این عمل 60 بار صورت می گرفت. (در مقابل این عملیات در ایالات متحده 40 بار در سال صورت می گیرد.) بیشتر زیر دریایی های مجهز با موشک های بالیستیک روسیه در پایگاه های دریایی لنگر می اندازند- جایی که می توانند به سادگی هدف قرار بگیرند. افزون بر آن، لازمه استفاده موثر از زیردریایی ها منوط است به کارگیری پرسنل کاملا آموزش دیده. هماهنگی موشک های عملیاتی از زیردریا و گریز از حمله نیروی دشمن کاری بسیار دشوار است. بدون گشت پیوسته، مهارت ملوانان روسی همچون خود زیردریایی ها گرفتار مشکل می باشد. در مانور 2004 (که

ولادیمیر پوتین خود حضور داشت) از چندین زیردریایی موشک های بالیستیک پرتاب گردید که یک شکست کامل و مفتضحانه بود: یا اصلا شلیک نشدند یا این که تغییر مسیر یافتند و راه خود را گم کردند. در حقیقت، همین شکست در مانور تابستان و پاییز 2005 نیز آشکارا دیده شد، به رغم تصویر فریبایی که از توان اتمی روسیه داده می شود.

جمع این مسایل را با سیستم ابتدایی هشدار دهنده روسیه در نظر بگیرید. نه در دوره شوروی و نه در روسیه کنونی، ماهواره های روسی نمی توانند موشک های پرتاب شده از زیردریایی های امریکا را ردیابی نمایند. (در آخرین اظهارات علنی رسمی، یک جنرال بلند پایه روسی در باره سیستم های هشدار دهنده روسیه اظهار نومییدی کرد و آن ها را بیرون از رده خواند) در مقابل، فرماندهان روس به سیستم های رادار مستقر در زمین برای ردیابی موشک های پرتاب شده از زیردریایی ها و دیگر موشک ها اٹکا دارند. اما در ساحه یی که این موشک ها پوشش می دهند، یک منطقه کلان در شرق کشور به سوی اقیانوس آرام بیرون از دایره آن ها باقی می ماند. اگر از زیردریایی های امریکا از منطقه پاسفیک موشک هایی پرتاب شود؛ احتمالا رهبران روس پیش از انفجار آن ها آگاهی نخواهند یافت** پوشش سیستم رادارهای روسیه در منطقه دریای شمال نیز ناقص است. تنها چند دقیقه پیش از رسیدن کلاهک ها می توانند هشدار بدهند.

مسکو تلاش کرد تا با یافتن منابع مالی زیردریایی های خود را حفظ کند و موشک های متحرک خویش را پراکنده نماید و به این گونه از آسیب پذیری خویش بکاهد. این کار تنها راه درمان کوتاهمدت خواهد بود. روسیه هم اکنون دوره استفاده از جنگ افزارهای دست داشته را که عمر شان به پایان رسیده است؛ تمدید نموده است. تلاش برای نوسازی جنگ

افزارها نیز همچنان با ناکامی رو به رو است. برنامه نیروی دریایی روسیه برای نوع تازه از موشک بالیستیک قابل پرتاب از زیر دریایی، از زمان پیش بینی شده عقب افتاده است. به نظر می رسد که پیش از 2008 عملیاتی نخواهد شد و تا آن زمان هیچ جایگزین دیگری برای مستقر نمودن وجود نخواهد داشت.

در حالی که توان نیروی اتمی روسیه تحلیل رفته است، امریکا توانایی خود را برای ردیابی زیر دریایی ها و موشک های متحرک بهبود بخشیده است. افزون بر این، اعتماد رهبران روسیه به توانایی بازدارندگی زرادخانه این کشور کم شده است. (در 1998 آشکارا نسبت به قابلیت زیردریایی هایی که مجهز به موشک های بالیستیک اند از ردیابی امریکا ابراز تردید نمودند). گذشته از آن، مسکو طرح هایی برای کاهش موشک های قاره پیمای خود به میزان 35% دیگر تا سال 2010 را اعلام کرده است. کارشناسان پیش بینی می کنند که در واقع بین 50 تا 75 درصد توان کنونی از رده خارج خواهد شد. شاید تا پایان این دهه برای روسیه چیزی حدود 150 راکت قاره پیمای باقی بماند. از 1990 که برکاهش تسلیحات توافق شده است؛ 1300 موشک کنار گذاشته می شود. کاهش بیشتر توان اتمی روسیه، انجام حمله نخست را برای ایالات متحده بسیار آسان خواهد کرد.

این واقعیت نشان می دهد که از زمان پایان جنگ سرد به چه پیمانانه موازنه بر هم خورده است. ما یک مدل کامپیوتری حمله فرضی امریکا بر تسلیحات اتمی روسیه بر طبق فرمول های معیاری نامحرم را که تحلیلگران برای چندین دهه از آن کار می گیرند؛ نشان داده ایم. کلاک های اتمی امریکا به هدف های روسی را بر پایه دو معیار تعیین کردیم: دقیق

ترین سلاح ها به سوی مستحکم ترین هدف ها و سریع ترین جنگ افزار ها به سوی آن بخش از نیروهای روسیه که می توانند به سرعت واکنش نشان دهند. زیرا روس ها در منطقه اقیانوس آرام کور اند و ردیابی جت های استلث و راکت های کروز که در ارتفاع پایین پرواز می کنند، برای آن ها بسیار دشوار است. ما هر سیستم روسی را با حد اقل یک کلاهک پرتاب شده از زیر دریایی با موشک کروز هدف قرار دادیم. با حمله سازمان داده شده به این طریق، روس ها هیچ گونه اعلام خطر دریافت نکردند. این مدل ساده شاید کمتر از استراتیژی واقعی واشنگتن موثر باشد؛ طرح هایی که دولت امریکا دهه ها است که برای تکمیل آن ها کار کرده است. در پلان جنگ راستین امریکا، شاید مراکز فرماندهی و کنترل، از کار انداختن سیستم های رادار روسیه یا دیگر اقدامات پیشگیرانه در هدف نخست باشد.

بر پایه مدل ما، یک چنین حمله غافلگیرانه، فرصت خوبی برای ویران کردن تمام آشیانه های بمب افکن ها، زیر دریایی ها و موشک های قاره پیما خواهد بود. این یافته ها بر پایه مفروضات در بهترین حالت یا سناریوهای غیر عقلایی استوار نشده است که راکت های ما دقیق عمل می کنند و کلاهک ها به هدف های خود بدون خطا اصابت می نمایند. عمدتاً، ما فرضیات معیاری را برای تخمین میزان خطا و عدم اطمینان از سیستم های تسلیحاتی امریکا به کار گرفتیم. افزون بر این، مدل ما نشان می دهد که تمام تسلیحات استراتیژیک روسیه منهدم می شوند حتی اگر 20% تسلیحات امریکایی کمتر از فرض ما دقت داشته باشند یا اگر اطمینان به این تسلیحات 70% باشد و یا اگر استحکام سیلوهای روسی 50% بیشتر باشند؛ از آن چه که ما تخمین زده ایم. (البته، ارزیابی غیر محرمانه ما شاید توانایی

امریکا را دست کم گرفته باشد و موفقیت حمله بیشتر باشد.)

باید روشن کنیم که موفقیت ضربه نخست تضمین شده نیست چراکه در عمل عدم قطعیت های بسیار وجود دارد. البته، به این معنا هم نیست که ضربه نخست محتمل است. آنچه که تحلیل ما نشان می دهد، عمیق است: روسیه نمی تواند از این پس، روی بازدارندگی اتمی سنجش کند و اگر به سرعت راهبرد خویش را هم تغییر دهد؛ تنها در آینده آسیب پذیری آن بیشتر خواهد شد.

تسلیحات اتمی چین در مقابل حمله امریکا بیشتر آسیب پذیر است. چنین حمله می تواند موفق باشد. چه این که حمله غافلگیرانه باشد یا در اثر یک بحران با هشدار به چین. تسلیحات استراتژیکی اتمی چین محدود است. ارتش آزادیبخش چین اکنون از راکت های قابل پرتاب از زیر دریایی ها یا بمب افکن های دور پرواز برخوردار نیست. نیروی دریایی چین از دو زیر دریایی مجهز به موشک های بالیستیک استفاده می کرد که یکی از آن ها غرق شده است و دومی آنچنان ناتوان است که هرگز قادر نیست آب های چین را ترک گوید و مدت زیادی قابل استفاده نخواهد بود. بمب افکن های میان پرواز چین غیر موثر خواهند بود: بمب افکن ها کهنه هستند و در برابر حمله آسیب پذیر می باشند. بر پایه ارزیابی های غیر محرمانه حکومت امریکا، موشک های قاره پیمای چین 18 سایت ثابت می باشد که به محض دریافت فرمان قابل پرتاب نیستند: کلاک هایشان در انبار است و خود موشک ها پر از سوخت نیستند (موشک های قاره پیمای چینی با سوخت مایع که می تواند پس از بیست و چهار ساعت موشک ها را دچار پوسیدگی کند، کار می کنند. پر کردن سوخت دو ساعت را می گیرد.) نبود سیستم هشدار سریع به

آسیب پذیری این راکت های قاره پیما می افزاید. به نظر می رسد که چین در برابر حمله زیردریایی های امریکا فاقد سیستم هشدار دهنده می باشد.

بسیاری از منابع مدعی اند که چین تلاش دارد برای کاستن از آسیب پذیری موشک های قاره پیمای خود؛ سیلوهای فریبنده احداث نماید. اما سیلوهای فریبنده نمی توانند پایه محکمی برای بازدارندگی باشند. نزدیک به هزار سیلوی فریبنده لازم خواهد بود تا نخستین حمله امریکا را به چین به سان دشواری حمله بر روسیه برساند و هیچ شواهد یا اطلاعاتی در دست نیست که نشان دهنده اراده نیروی هوایی چین برای ساختن میدان های وسیع از سیلوهای فریبنده باشند. و حتی اگر چین بتواند این کار را هم بکند، فرماندهان چین همواره نگران خواهند بود که گیرنده های فوق پیشرفته بتوانند سیلوهای راستین را از فریبنده تشخیص دهند.

به رغم گپ های بسیاری که در باره نوسازی ارتش چین زده می شود؛ بیجنگ برای داشتن یک زرادخانه بازدارنده راستین در دهه بعد شانس اندکی دارد. تلاش نوسازی اردوی چین معطوف به نیروهای متعارف است. پیشرفت در نوسازی نیروی اتمی بسیار کند بوده است. از میانه های دهه 1980، چینی ها تلاش کرده اند تا موشک های جدیدی برای زیردریایی های اتمی خود و همچنین موشک های متحرک قاره پیما بسازند (DF-31 and longer-range DF-31A) و این موشک های پیشرفته را با موشک های قاره پیمای کنونی تعویض نمایند. پنتاگون پیش بینی می کند که استقرار DF-31s طی چند سال آینده صورت خواهد گرفت. گرچه این پیش بینی با تردید نگریسته می شود: بر پایه اطلاعات جاسوسی امریکا، استقرار این موشک ها چند دهه طول خواهد کشید. حتی اگر این کار هم شود،

باز DF-31s نمی تواند از آسیب پذیری چین بکاهد. این پرنندگان تنها 8000 کیلومتر برد خواهند داشت و مناطقی که بتواند در آنجا پنهان شوند، به شدت محدود خواهد بود. اگر در گوشه شمال شرق چین- اصولا در استان هیلونجیان، نزدیک به مرز روسیه و کره شمالی- مستقر شود، به ایالات متحده می رسد. اما این استان کوهستانی می باشد و لزوما باید در طول چند صد کیلومتر جاده یا در یک زمین هموار محدود در مرکز ولایت استقرار یابند. این محدودیت ها آسیب پذیری این راکت ها را بالا می برد و این پرسش را مطرح می سازد که آیا این ابزار برای هدف قرار دادن سرزمین امریکا ایجاد شده است یا بر روسیه و آسیا هدف گیری داده خواهد شد. تاریخ نوسازی آرام نیروی هسته یی چین، این گمان را به وجود می آورد که توان ضربه دوم در آینده نزدیک عملی نخواهد بود. اکنون ایالات متحده توان زدن ضربه نخست را به چین دارد و این توان برای یک دهه و حتا بیشتر پا بر جا خواهد ماند.

طرح آگاهانه؟

آیا ایالات متحده آگاهانه در پی برتری اتمی است؟ یا برتری نتیجه غیر ارادی و حاصل رقابت پنتاگون برای به دست آوردن سهم بیشتر از بودجه است و یا برنامه های طراحی شده برای تهدیدات تازه مثلا، تروریسم یا از ناحیه کشورهای یاغی می باشد؟ درک انگیزه ها همواره دشوار بوده است. اما قراین نشان می دهند که واشنگتن در واقع آگاهانه در پی برتری اتمی است. به یک دلیل، رهبران ایالات متحده امریکا آرزومند بر آورده شدن این هدف بوده اند. ماهیت تغییرات در تسلیحات کنونی، بلاغت رسمی و سیاست ها این نتایج را نشان می دهند.

قراین نشان می دهد که دولت ایالات متحده در پی بهبود کیفیت جنگ افزارهای اتمی فعالانه در جستجوی دست یافتن به برتری می باشد. برای مثال، نیروی دریایی کلاهدک های اتمی W-76 را که از زیردریایی ها پرتاب می گردد؛ تکمیل نموده است. کلاهدک های جدید تنها با انفجار در هوا بر فراز زمین عمل می کنند. اما بهره گیری از فیوزهای جدید امکان می دهد که در نزدیکی زمین منفجر شوند که برای حمله به اهداف مستحکم مانند سیلوهای راکت های قاره پیما، یک وسیله ایده آل به شمار می آیند. تحقیقات دیگر در نیروی دریایی در حال انجام است که هدف آن بالا بردن قابلیت هدفگیری موشک هایی است که از زیر دریایی ها پرتاب می گردند. (با وجود که اکنون نیز دقیق ترین راکت ها را در جهان نیز دارا می باشد.) ترکیب این دو قابلیت، از این وسایل چیزی بسیار مرگباری می سازد. قابل درک است که با چنین بالا رفتن کیفیت، موشک ها قادر خواهند بود تا شمار بسیاری از هدف های مستحکم را ویران سازند. هواپیماهای B-2S از چشم رادارهای دشمن پنهان می مانند. همچنین ردگیری آن ها توسط نیروی هوایی نیز به این دلیل که این پرندگان در ارتفاع بسیار پایین پرواز می کنند؛ دشوار خواهد بود. مأموریت این جنگنده ها رخنه به حریم نظامی پیچیده سیستم دفاع پدافند هوایی چین در آینده یا روسیه می باشد.

در دوره جنگ سرد، یک توضیح برای گسترش مسابقات تسلیحات اتمی در اردوگاه های رقیب، گرفتن سهم کلان تر از بودجه بود که خود، آن ها را به سوی تولید سلاح بیشتر سوق می داد. اما ایالات متحده امروز با افزودن موشک های قابل پرتاب از زیر دریایی ها SSBNS، بمب افکن ها یا موشک های قاره پیما ICBMs در زرادخانه های خود به برتری نمی رسد. برنامه های نوسازی کنونی شامل بهبود کیفیت سیستم

های موجود می باشد. در این برنامه ها اولویت به نوسازی کلاهک ها و جت های نیروی هوایی مجهز به موشک های MX داده شده است (حتا گزارش هایی نیز وجود دارد که کلاهک های بیشتری نیز بر روی موشک های مورد استفاده سوار می گردد. این گونه، استفاده بهتر از منابع است که با تئوری بر پایه رقابت محدود انطباق ندارد. عمدتاً بازتاب دهنده نبردهای منابع سازمانی می باشد. این اقدامات مانند یک مجموعه برنامه های هماهنگ می باشد که به ایالات متحده توان وارد ساختن ضربه نخست را می دهد.

برخی ها ممکن است شگفتی زده شوند که آیا برنامه نوسازی ایالات متحده برای مبارزه با تروریسم و کشورهای یاغی می باشد؟ جنگ امریکا با تروریسم ادامه دارد و این کشور علاقه مند است تا تسلیحات اتمی برای ویران ساختن پناهگاه های مستحکم (بازتاب دهنده تلاش های دولت بوش برای تکمیل اسلحه اتمی جهت ویران کردن هدف های زیر زمینی) فراهم سازد. شاید کسانی هم تصور کنند که بالا بردن کیفیت W-76 برای هدف قرار دادن تسلیحات کشورهای یاغی یا غارهای مورد استفاده تروریستان طراحی شده است. اما این توضیحات ناکافی اند. هم اکنون امریکا دارای بیش از یک هزار کلاهک اتمی است که می تواند چنین هدف هایی را مورد حمله قرار دهد. اگر هدف نوسازی تسلیحات اتمی امریکا تروریست ها یا دولت های یاغی می بود، نیروی اتمی کشور نیازی به هزاران کلاهک اضافی قابل انفجار در سطح زمین نمی داشت و آن هدف با نوسازی برنامه W-76 عملی می شد. به زبان دیگر، به نظر می رسد که برنامه نیروی اتمی امریکا اکنون و در آینده برای اجرای حمله پیشگیرانه جهت خلع سلاح روسیه و چین طراحی می شود.

افزون براین، برتری اتمی واشنگتن در عرصه بین المللی کاملاً با سیاست اعلامی مبنی بر توسعه سیطره جهانی اش همخوانی دارد. استراتژی امنیت ملی دولت بوش در 2002 آشکارا می گوید: " قوای ما به اندازه کافی توانمند خواهد بود تا دشمنان بالقوه را از تعقیب آرزوی برتری یا برابری با ایالات متحده منصرف سازد." برای رسیدن به این نقطه، این دولت آشکارا در تمام ابعاد تکنولوژی نظامی مدرن در پی برتری است؛ هم در تسلیحات متعارف و هم در اتمی.

برای مثال، سیاست دستیابی به برتری اتمی کمک می کند تا برنامه دفاع موشکی آن درک گردد. منتقدان برنامه دفاع موشکی استدلال می نمایند که سپر ملی دفاع مانند، نمونه هایی که این کشور در آلاسکا و کالیفرنیا مستقر ساخته است؛ در برابر شمار بسیار از موشک های واقعی و فریب دهنده که از سوی روسیه یا چین پرتاب شده باشند؛ بسیار آسیب پذیر خواهد بود. آن ها درست می گویند: حتا با وجود یک سیستم زمینی، هوایی و دریایی دفاعی، ایالات متحده در برابر حمله گسترده روسیه و چین آسیب پذیر خواهد بود. اما اشتباه آن ها در نتیجه گیری یی که می کنند است مبنی بر این که "پس سیستم دفاع موشکی بیهوده است". به همین شیوه و دلیل های مشابه، طرفداران برنامه دفاع موشکی استدلال می نمایند که این برنامه در برابر حمله کشورهای یاغی یا تروریست می باشد؛ نه قدرت های عمده اتمی.

در هر دو دیدگاه، این سپر موشکی ارزش اولیه برای یک حمله تهاجمی دارد، نه تدافعی. در صورتی که ایالات متحده به چین یا روسیه حمله پیشگیرانه اتمی نماید، شمار اندکی از تسلیحات برای این دو کشور خواهد ماند (اگر بماند).

در این حالت، یک سیستم دفاع موشکی وسیله خوبی برای حفاظت خواهد بود. چون دشمن جنگ افزارهای اندکی برای تلافی و انتقام در اختیار خواهد داشت.

طی جنگ سرد، وابستگی واشنگتن به اسلحه اتمی تنها بازدارنده حمله اتمی نبود؛ بازدارنده نیروهای متعارف پیمان ورشو که دارای برتری بود؛ نیز بود. بازدارندگی دومی سبب گردید که امریکا از تعهد به استفاده نخست صرف نظر کند. اکنون این ماموریت به پایان رسیده است و امریکا آغاز به دستیابی به برتری اتمی کرده است. واشنگتن به سیاست خود دوام داد و توسعه توانایی محدود دفاع موشکی تهدید تازه شاید خطرناکتری ایجاد کرده است. مهمترین نتیجه منطقی این است که توان جنگ اتمی به حیث بخش مهمی از اجزای دکترین دفاعی باقی خواهد ماند و هدف برتری اتمی همچون سیاست امریکا وجود خواهد داشت.

توقف نگرانی و عشق بمب؟

طی دوره جنگ سرد، "تضمین نابودی متقابل" مباحثات در باره عقلانیت برتری اتمی کمتر مطرح بود. اکنون حفظ موازنه دلچسپ به نظر نمی رسد و مباحثات جدی روان است. بدون شک، شاهین ها برتری اتمی امریکا را مثبت ارزیابی می نمایند. از دیدگاه آن ها بازدارندگی وحشت خوب نبود زیرا که کشورشان را در برابر حمله دشمن آسیب پذیر بود. در عصر پس از موازنه اتمی، واشنگتن دارای چنان توانی است که می تواند جنگ را ببرد. بدون خشونت عظیم. در موقعیت بهتر برای کنترل بلند پروازی های خطرناک کشورهایمانند: چین، ایران، کره شمالی قرار دارد.

از سوی دیگر کبوتران، از دنیای تک قطبی که در آن ایالات متحده برای هر گونه تهدید کردن خود را آزاد احساس نماید؛ نگران می باشند و بر آن اند که شاید امریکا برای اهداف سیاست خارجی خود به نیروی نظامی متوسل شود. به پنداشت آن ها، جنگ افزارهای اتمی هنگامی می تواند صلح و ثبات بیاورد که قدرت های اتمی برابر و هم پایه آسیب پذیر وجود داشته باشند. بوم ها نگران هستند که برتری اتمی امریکا واکنش های بی ثبات ساز در کشورها ایجاد کند صرف نظر از مقاصد واشنگتن گمان می زنند که چین و روسیه برای کم کردن آسیب پذیری خود تلاش خواهند کرد تعداد فراوان بمب، موشک و زیردریایی بسازند. قوای اتمی خود را در حالت آماده باش کامل نگه خواهند داشت و سیاست های انتقامگیرانه خویش را متناسب با خطر عیار می سازند. اگر چین و روسیه به این اقدامات دست یازند؛ خطر جنگ اتمی در اثر حوادث اتفاقی به خصوص در زمان های بحرانی افزایش می یابد. در چنان ترازوی که در دهه های گذشته پیشینه نداشته است.

سر انجام، عقلانیت پیشگیری سیاست برتری اتمی امریکا در متن اهداف سیاست خارجی کشور باید ارزیابی گردد. این کشور اکنون برای حفظ برتری جهانی خود در تلاش است. دولت بوش سیاست جلوگیری از ظهور قدرت همتای رقیب و دولت هایی که نتوانند در مناطق بحرانی مانند خاورمیانه برآمد نمایند، را تعریف کرده است. اگر واشنگتن بر این باور باشد که چنین برتری لازمه امنیتش می باشد؛ آن گاه ارزش و فایده برتری اتمی بر خطرات آن رجحان دارد. اما اگر این کشور یک سیاست خارجی مهار شده و مقید را پیش گیرد- برای مثال، به صدور دموکراسی از راه زور زیاد متردد باشد یا بپندارد که بایسته نیست که برای منع گسترش جنگ افزارهای

کشتار جمعی به زور متوسل شد- در این رویکرد، برتری اتمی با خطرات بسیاری همراه است.

نگارش و ترجمه از منابع انترنتی : رویان

سیستم ناتوان

پیشگفتار گزارنده:

مقاله "تأثیر برتری اتمی امریکا بر صلح جهانی" نوشته: ک. ا. لیبر و د. ج. پریس در "فارین آفیرز" سروصداهایی بسیاری را در محافل استراتژییک جهانی به ویژه روسیه برانگیخت. رسانه های گروهی روسیه، وزارت دفاع و رییس جمهور را سخت به باد نکوهش گرفتند و خواستار توجه جدی دولت در زمینه دفاع مطمئن و موثر از کشور گردیدند. وزارت دفاع نیز به ناچار دست به برگزاری بزرگترین رزمایش نظامی در دریای برنتز یازید، تا به مردم کشور اطمینان دهد که روسیه یکی از دو ابر قدرت نظامی جهان است و شخص رییس جمهور پوتین نیز در رزمایش حضور یافت. ناوها و زیر دریایی های اتمی روسیه برای نشان دادن چنگ و دندان های اتمی به حریف فرضی، به سوی اقیانوس اتلس به راه افتادند.⁸

⁸ در این رزمایش، پوتین خود خلبانی یکی از مدرن ترین هواپیماهای بمب افکن استراتژییک تو-160 را داشت و نیز در مراسم آزمایش پرتاب موشک جدید بالستیکی قاره پیمای X-555 و نمایش کارایی سیستم دفاع استراتژییک در عرشه ناوشکن "پتر کبیر" که مجهز با 22 دستگاه پرتاب موشک های بالستیکی قاره پیمای و 12 دستگاه پرتاب موشک های پدافند هوایی است، شرکت ورزید و اعلام داشت، روسیه توانایی آن را دارد، در برابر هر تجاوزی پاسخ متقابل بدهد. او همچنان اعلام داشت که جنگ افزارهای استراتژییک جدید ساخت روسیه، به این کشور امکان می دهد ثبات استراتژییک و توازن استراتژییک را در جهان نگهدارد. در این رزمایش، ناو هواپیمابر "دریابد کوزنتسف" که مجهز با ده ها فروند هواپیمای پیشرفته و ده ها فروند دستگاه های پرتاب موشک است، و چند فروند زیر دریایی اتمی، شرکت داشتند. در رزمایش، از زیر دریایی اتمی نوع دلفین- "ایکاترینبورگ" که مجهز با 16 موشک بالستیکی قاره پیمای است، یک فروند موشک بالستیکی به سوی هدف از پیش تعیین شده در پالیگون "کورا" در کامچاتکا که هزاران کیلومتر دورتر از منطقه مانور است، پرتاب شد که موفقانه فرود آمد و به آن اصابت نمود.

واکنش محافل علمی- اکادمیک و نظامی روسیه هم در قبال مقاله متفاوت بود. گروهی آن را فانتیزی بی که تنها به درد فیلم های هالیوود می خورد، خواندند. برخی هم آن را کارچاق کنی بی دانستند که معمولا دلان و لابی های کامپلکس نظامی- صنعتی برای فروش تسلیحات بیشتر به دولت، و توجیه تخصیص بودجه های نجومی بیشتر برای مقاصد نظامی از سوی رییس جمهور و تصویب آن از سوی کانگرس، به راه می اندازند. هر چه است، مقاله بیشتر جنبه تیوریک دارد و بر پایه محاسبات صرفا ریاضی بنا شده است. در عمل، هرگز مساله نابودی یک چهارم باشندگان زمین به گونه جدی در امریکا مطرح نبوده است.

البته این درست است که ایالات متحده بزرگترین نیروی رزمی جهان را در اختیار دارد. نیروی هوایی و موشکی این کشور توانایی آن را دارد تا ده هزار هدف از پیش تعیین شده را در یک روز بمباران نماید. مگر این که یک جنگ هسته بی را آغاز کند، روسیه و چین را نابود سازد و خود کمترین آسیبی نبیند، گزاره بی بیش نیست.

نخست این که در مقاله، فرض بر وارد آوردن ضربه نخست و پیروزی گذاشته شده است. پرسشی که مطرح است، این می باشد که هرگاه استخبارات روسیه از آمادگی و تصمیم جدی امریکا برای جنگ آگاهی یافته و خود بی درنگ دست به وارد آوردن ضربه نخست بیازد، آن گاه چه؟ آیا ایالات متحده می تواند به یک برد بدون آسیب سنجش نماید؟ آیا سیستم دفاعی امریکا این توانایی را دارد که چنین حمله بی را کاملا دفع نماید، بی آن که کوچکترین زیانی ببیند؟ پاسخ روشن است که منفی می باشد.

مقاله که زدن اهداف مشخص از پیش تعیین شده را محور کار خود قرار داده است، ضعف های تیوریک بسیاری دارد. برای مثال، توان کیهانی روسیه و قدرت پدافند کیهانی آن کشور را به درستی به سنجش نگرفته است. همچنان موشک های توانمند بالستیک قاره پیمای نوع "بولوا" یا "توپل-ام" روسی که پرتوان ترین موشک های جهان اند و همه به سوی شهرهای بزرگ امریکا نشانگیری شده اند، هم نادیده گرفته شده است. همچنان فراموش شده است که شمار بسیاری از موشک های قاره پیما و بالستیک روسی بر سکوه های روان سوار هستند و زدن آن ها کاری است بسیار دشوار. می توان تصور کرد که هرگاه به راستی جنگی در بگیرد، بسنده است تنها یکی از موشک های بولوا یا توپل-ام که در اوضاع جنگی می توانند با هشت کلاهک هسته بی مجهز گردند، به یکی از شهرهای بزرگ چون سانفرانسیسکو یا شیکاگو برسند، چه فاجعه بی رخ خواهد داد؟

از سوی دیگر، شمار بمب های اتمی روسیه به اندازه یی است، که برای نابودی چندین باره زندگی در سیاره زمین بسنده است. می توان گمان زد که همچنان بسنده خواهد بود که بخشی از این بمب ها در خود سرزمین روسیه منفجر شوند. آن گاه، پرتوهای رادیو اکتیو پخش شده از آن می توانند به زندگی در سیاره پایان بخشند. حال چه رسد به جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیکی. پهناوری سرزمین روسیه نیز که امکانات حمله متقابل روسیه را بالا می برد، به درستی در نظر گرفته شده است.

در مورد هواپیماهای بمب افکن استراتیژیک روسیه نیز اشتباه محاسبه صورت گرفته است. توان رزمی هواپیماهای TU_22M و تو-160 کمتر از هواپیماهای امریکایی نیست. این که در صورت درگیری یک جنگ، همه این هواپیماها یکسره نابود شوند، به گونه یی که نتوانند حتی به پرواز هم درآیند، هم اغراق آمیز است. شمار بسیاری از این هواپیماهایی آن که در هوا باشند، در زمین پیوسته در حال آماده باش هستند و خلبانان در درون هواپیما ها آماده پرواز در هرگونه هوا اند.

این مساله که رادار های روسی توانایی ردیابی هواپیماهای "نامری" استلث را ندارند، نیز پرسش بر انگیز است. در جنگ یوگوسلاوی، یکی از این هواپیماها در نخستین روزهای جنگ با یک فروند موشک بسیار قدیمی سام-6 ساخت روسیه هدف قرار گرفت و سرنگون شد. امریکایی ها هنگامی که هواپیمای یو-2 را ساختند، نیز دچار اشتباه محاسبه شده بودند. وقتی این هواپیمای ساخت کمپانی لکهیت را از پایگاه "بده بیره" در پاکستان برای اکتشاف پایگاه استراتیژیک بایکانور شوروی پیشین در قزاقستان به پرواز درآوردند، می پنداشتند که رادارهای شوروی توان کشف و نیروهای پدافند هوایی شوروی توانمندی سرنگون ساختن این هواپیما را ندارند. مگر برعکس، U-2 به محض درآمدن در گستره هوایی شوروی، هدف یک فروند موشک پدافند هوایی قرار گرفت و به آسانی سرنگون شد و خلبان آن به اسارت درآمد. پس از این "شکست"، کمپانی لکهیت برای اعاده حیثیت خود، طرح بسیار بالابلندی را که برای مالیه دهندگان امریکایی هشت میلیارد دالر هزینه برداشت، روی دست گرفت و هواپیمای الماسگون F-117 را ساخت که به گفته امریکایی ها رادارهای روسی توانایی کشف آن را ندارند. موادی که هواپیما از آن ساخته شده است، از الیازهای بسیار پیچیده است و روی هواپیما با فرشی از لینولیوم بسیار با کیفیت بالا پوشانیده شده است. اشتباه محاسبه در ساخت این نوع هواپیما در آن بود که به فرض پنهان ماندن خود هواپیما، به هیچ رو نمی توان جنگ افزارهایی را که

بر هواپیما نصب می شوند، پنهان کرد. روشن است، همچنان نمی توان امواج رادیویی ارتباطی میان هواپیما و فرماندهی آن را از "گوش" رادار های رادیویی پنهان کرد. گذشته از آن، این هواپیما ها تنها در هوای ابری یا در شب های تیره و تار کارایی دارند، زیرا در آسمان روشن و آبی، با چشمان برهنه حتی از زمین دیده می شوند.

در یک سخن، مقاله بسیار سبکسرانه نوشته شده است. سناریوی راستین درگیری یک جنگ اتمی بارها ویرانگرتر، مرگبارتر و تکاندهنده تر از آن خواهد بود که نویسندگان آن را پرداز نموده اند. حتی در مورد چین نیز گزاره گویی شده است. شاید چین نتواند به راحتی اهدافی را در خاک امریکا بزند. مگر می تواند پایگاه های امریکایی را در جاپان، تایوان، کوریای جنوبی، فیلیپین، دیگو گارسیا، عراق، افغانستان و دیگر جاها از جمله الاسکا به خوبی بزند.

این گفته که روسیه در خاور دور کور است، نیز دقیق نیست. زیرا شمار بسیاری از ناوهای جنگی روسی در حوزه اقیانوس آرام مجهز با رادارهای پیشرفته یی اند که با ماهواره ها و رادارهای زمینی پیوسته در ارتباط هستند و گستره فراخی را زیر پوشش دارند.

این دعا که در یک نبرد اتمی، برد با ایالات متحده امریکا خواهد بود، بی آن که خود آسیبی ببیند، بتواند دو حریف بزرگ خود را از پهنه گیتی بسترده، گزاره یی بیش نیست؛ زیرا در صورت حمله پیشگیرانه امریکا بر تاسیسات اتمی روسیه و چین، پرتوهای رادیو اکتیوی بسیار شدیدی بر فراز آسمان سیاره پخش خواهد شد که همه باشندگان زمین از جمله امریکا و به ویژه کانادا را با خطر مرگباری روبرو خواهد نمود. از سوی دیگر، هرگاه سیستم پدافند موشکی امریکا موفق به زدن موشک های روسی در آسمان خود امریکا یا در نزدیکی کرانه های آن هم شوند، باز هم از زیان پرتوهای مرگبار رادیو اکتیوی در امان نخواهند ماند. حال این احتمال را باید در نظر گرفت که هرگاه موشک های روسی با کلاهک های چندگانه مجهز باشند، زدن آن ها بر فراز آسمان بسیار دشوار خواهد بود. در این مدل، آسیبی که روس ها یا چینی ها می توانند بر الاسکا و پایگاه های امریکا در سرتاسر آسیا و اروپا با بهره گیری از هواپیماها و موشک های تاکتیکی متعارف و هم مجهز با کلاهک های شیمیایی یا بیولوژیکی یا هواپیماهای جنگی برسانند، نیز در سنجش گرفته نشده است.

در مورد توانمندی موشک های استراتیژیک جدید ساخت روسیه نیز، نویسندگان مقاله دچار اشتباه شده اند و تکیه بر مدارک کهنه نموده اند. برای مثال، درست است که در سال 2004 در جریان مانور " امنیت- 2004 " که در حضور پوتین برگزار گردید، موشک بالستیکی یی که از زیردریایی "کاریل" پرتاب شده بود، منحرف گردیده و نه تنها به هدف نرسید، بل که پس از 98 ثانیه منفجر گردید. همچنان در آزمایش همانندی، موشک بالستیکی دیگری که از زیردریایی " نووامسکوفسک" شلیک شده بود، اصلا پرتاب نگردید. مگر این به معنای ناتوانی کامل روسیه نیست. جهانیان بارها شاهد ناکامی آزمایش های موشکی امریکا در کیپ کندي و کیپ کاناورال و دیگر پالیگون ها بوده اند. برای مثال؛ درست، چند سال پیش فضاپیمای "چالنجر" امریکایی در برابر چشمان میلیون ها بیننده منفجرگردید و هشت کیهاننورد در میان شعله های آتش سوختند و جان باختند.

نویسندگان در مورد دقت موشک های جدید روسی نیز دچار محاسبه شده اند. در رزمایشی که چندی پیش در اولینوگورسک انجام شد، دو موشک پرتاب شده از هواپیمای تو- 160 دقیقاً از پنجره یک ساختمان به درون آن افتادند.

نویسندگان، آشکارا توان رزمی بسیار بالای زیردریایی های استراتیژیک موشک انداز جدید روسی را نیز نادیده گرفته اند. همین اکنون، روسیه دست اندر کار ساختن پنج زیر دریایی به اصطلاح "نسل چهارم" است که کار ساخت و ساز سه تای آن به نام های " ولادیمیر مونوماخ"، "یوری دولگوروکی" و " الکساندر نفسکی" رو به پایان یافتن است که در اقیانوس آرام راه اندازی خواهد شد. همه این زیر دریایی ها مجهز با موشک های بالستیک قاره پیمای اتمی اند.

آنچه مربوط به ناوهای هواپیمابر می گردد، ایالات متحده کنون دوازده فروند و روسیه تنها دو فروند دارد. مگر چندی پیش دریابد ماسورین - فرمانده نیروی دریایی روسیه اعلام کرد که " ما نیز به این مرز خواهیم رسید و در ده سال آینده کاملاً نیروهای استراتیژیک دریایی خود را بازسازی و نوسازی خواهیم نمود"

آنچه مربوط می گردد به باورمند بودن بیش از حد نویسندگان مقاله به مطلقیت کارایی بسیار بالای " های تک" و جنگ افزارهای امریکایی، نیز بسیار تردید برانگیز است. البته، درست است که ایالات متحده تکنولوژی بسیار بالایی دارد. مگر از سویی هم روشن است که هیچگاهی تکنولوژی مطلقیت صد در صد نداشته است. برای مثال، چندی بهای

بسیار بالایی به جنگ افزارهای لیزری داده می شد و کنون هم همچنان می شود. مگر چندی پیش، کارشناسان به این نتیجه رسیدند که جنگ افزارهای لیزری، به رغم امکانات عظیم آن، سخت آسیب پذیر هم هستند و کنون دانشمندان روسی روش های موثر مبارزه با افزارهای لیزری با امواج پارازیتی رادیو الکترونی یی برای خنثی ساختن آن یافته اند.

در زیر ترجمه مقاله یی را می آوریم که در همین سپهر به تاریخ 17 ماه می 2006 به قلم کیریل کومارف- کارشناس مسایل استراتژیک نگاشته شده است.

"سیستم پدافند موشکی امریکا در یک رزمایش هنگامی گمراه شد که نتوانست تصمیم بگیرد، که خود موشک را بزند یا کلاهک آن را. کارشناسان پنتاگون در موثریت سیستم پدافند موشکی تردید دارند. مگر آودیترها تردیدی ندارند. بنا به مدارک آنان، از هفت کمپاننت اصلی سیستم "پروگرس" در بخش های طراحی و تعبیه شده، تنها در دو مورد واکنش نشان دادند. در گزارش نشاندهی می شود که موثریت این موشک های راهگیر که به عنوان سپر پدافندی در برابر ضربات موشکی در نظر گرفته شده اند، پرسش بر انگیز است. ماموران پنتاگون اعلام نموده اند که به دلیل تاخیر در آزمایش های کمپاننت های آنان، تا کنون ممکن نیست موثریت سیستم را تایید نمود. با این هم، نظامیان در برنامه دارند در سیستم پدافند موشکی 58 میلیارد دالر دیگر را هزینه کنند.

ناتوانی سیستم پدافند موشکی:

این امر را که پنتاگون نمی تواند موثریت سیستم پدافند موشکی یی را تایید نماید، می توان از گزارش رییس ارگان کنترلی- اکتشافی کانگرس ایالات متحده - اداره یی که زیر فرمان دولت امریکا است، بازیافت.

در گزارش آمده است که به گفته اودیتران، از هفت کمپاننت اصلی سیستم پروگرس در بخش های طراحی و تعبیه شده، تنها دو تای آن واکنش نشان دادند. بقیه، با دشواری هایی روبرو گردیدند که تحقق برنامه را با کندی روبرو ساختند. این گونه، به جای 20 دستگاه پدافند ضد موشکی مستقر در روی زمین، که در نظر بود در الاسکا و کالیفرنیا مقارن با دسامبر 2005 تعبیه گردند، تنها ده دستگاه آن تعبیه شدند.

گذشته از آن، بی آن که منتظر پایان آزمایش موشک ها باشند، آن ها را تعبیه نمودند. در این رابطه، در گزارش آمده است که موثریت این موشک های رهگیر، که نقش سپر در برابر ضربات موشکی کوریای شمالی و یا خاور میانه را

دارند، زیر سوال است. با این هم، به گونه‌ی که در گزارش آمده است، در شش سال آینده، آژانس پدافند موشکی، در نظر دارد 58 میلیارد دیگر را در ساختن سپر دفاع موشکی هزینه نماید. مگر ایتر تاس- خبرگزاری رسمی روسیه گزارش می‌دهد که نظر به نتایج سال 2005 آژانس کماکان توانایی آن را نداشت موثریت سیستم را به خاطر به تاخیر افتادن آزمایش‌های کمپاننت‌های آن تایید نماید.

نسبت بودن یا نبودن سیستم پدافند موشکی یکی است:

موشک بالستیکی توپل- ام ساخت روسیه برای سیستم پدافند موشکی امریکا غیر قابل دید و ردیابی است. در این باره اندکی پسانتر روشنی می‌اندازیم.

ایجاد سیستم پدافند موشکی در ایالات متحده در سال 1985 آغاز گردید. بنا به برنامه پنتاگون، کمپاننت‌های سیستم پدافند موشکی می‌بایستی در کولورادو و آلاسکا و موشک‌های رهگیر در آلاسکا و کالیفرنیا نقاط فرماندهی می‌گردیدند. همچنان قرار بود لیزرهای "جنگی" در هواپیماهای بوینگ- 747، ماهواره‌ها، ایستگاه‌های مداری، ناوها و سیستم‌های پدافند "آجیس"- سیستم زمینی پدافند موشکی در تیتر رزمی "تاد" و موشک‌های پدافند هوایی "پاترویت" سوار می‌گردیدند.

در سال 1972 شوروی و امریکا قرار داد پدافند موشکی (دفاع ضد موشکی) را امضاء نمودند که تحدید سیستم پدافند موشکی را در نظر داشت. مگر در 2001 پس از آن که امریکا به گونه‌ی یک‌جانبه از آن خارج گردید، اداره بوش بر آن شد تا سیستم مدرن پدافند هوایی را در گستره امریکا ایجاد نماید. واشنگتن دلیل دست‌یازیدن به این کار را ضرورت دفاع در برابر عراق، ایران و کوریای شمالی خواند. تا کنون، امریکا عملاً توانسته است دو پایگاه پدافند موشکی را تجهیز نماید. (در آلاسکا و کالیفرنیا) مگر، بسیاری از کارشناسان نظامی در موثریت سیستم پدافند هوایی ابراز تردید می‌نمایند. سیستمی که امریکا تا کنون بر سر آن 90 میلیارد دلار را هزینه نموده است.

طرفه این که چندی پیش پوتین- رئیس‌جمهور روسیه در یک کنفرانس بزرگ مطبوعاتی به پاسخ آن عده از خبرنگاران خارجی که می‌پرسیدند چرا روسیه به جای موشک، لوله‌های رسانایی گاز می‌سازد؛ گفت هرگاه شوروی پیشین همگان را از کلاهک‌های اتمی خود می‌ترسانید، کنون بسنده است برای لرزانیدن "حریفان" شیردهن‌های گازی خود را ببندیم. پوتین با خونسردی افزود که کنون هم ما به اندازه کافی موشک داریم. ما دستگاه‌های موشکی بسیار نیرومندی داریم. هرگاه روشن‌تر بگوییم، دستگاه‌های موشکی ما پاسخی است

به سیستم پدافند موشکی [امریکا]. برای موشک های ما نسبت بودن یا نبودن سیستم پدافند موشکی [امریکا] یکی است. چون موشک های ما بر اساس هایپر اکوستیک کار می کنند. می توانند مسیر، مدار و ارتفاع پرواز خود را تغییر بدهند. این در حالی است که سیستم پدافند موشکی برای موشک های بالستیک طراحی شده اند.

شاید منظور پوتین آزمایش پیروزمندانه جدید ترین موشک های قاره پیمای بالستیکی آر اس-12 م 1 بوده باشد. در ماه نوامبر نیروهای موشکی روسیه، این موشک ها را از پالیگون کاپوستین یار پرتاب نمودند. خود موشک به سوی پالیگون بالخاش در کازاخستان پرتاب گردیده بود. در مسیر راه، کلاهک موشک از بدنه آن جدا شده و با فریب دادن سیستم پدافند موشکی آزمایشی، به نقطه از پیش تعیین شده فرود آمد و دقیقاً به هدف اصابت نمود. با این کار، تایید گردید که سیستم پدافند موشکی امریکا می تواند در رویارویی با این گونه موشک ها گمراه شود. چون نمی تواند تعیین نماید که خود موشک را بزند یا کلاهک جدا شده از موشک را؟

نقش منابع انرژی در همگرایی و همکاری منطقه‌ی

بر پایه‌ی نظریه‌ی ژاک اتالی مشاور فرانسوا میتران رییس‌جمهور پیشین فرانسه، در باره‌ی مناطق ژئواکونومیک، منطقه‌ی ما، گستره‌ی ژئواکونومیک بزرگی را تشکیل می‌دهد که می‌تواند جایگاه بلندی در ساختار ژئواکونومیک جهان داشته باشد. زمینه‌ی توسعه‌ی این ساختار را می‌توان در آینده در چهارچوب یک ساختار منطقه‌ی همانند به اتحادیه‌ی اروپا در نظر گرفت. در این ساختار، همگرایی منطقه‌ی بی، مشارکت اقتصادی و توازن منافع مشترک کشور های منطقه، به ویژه در بخش بهره‌گیری باهمی از منابع انرژی، باید در دستور کار قرار گیرد.

توسعه‌ی هماهنگ و ارگانیک کشور های منطقه در گرو ریختن طرح مشخص و منظم اقتصادی برای آن است. با توجه به موجودیت منابع بزرگ انرژی در منطقه، اهمیت یابی روز افزون کریدور شمال - جنوب و نقش ترانزیتی افغانستان و به ویژه ایران در آن، و با توجه به بستر تاریخی فرهنگی هموار در منطقه و اشتراک باشندگان آن در زمینه های مختلف، می‌توان به آینده‌ی چنین ساختاری امیدوار بود.

موجودیت گنجینه های بزرگ نفت و گاز در منطقه، به ویژه بهره برداری از خاستگاه های عظیم پارس جنوبی، کشیدن لوله های رسانایی نفت و گاز به ترکیه از ایران و قفقاز و به پاکستان و هند، چه از آسیای میانه و افغانستان و چه از ایران به این کشور ها و نیز کشیدن لوله های دیگر در مسیر چین و اروپای باختری از منطقه، زمینه‌ی ثبات و شگوفایی اقتصادی را فراهم خواهد آورد. همچنان باید به دیگر منابع انرژی از جمله انرژی خورشیدی، انرژی هسته‌ی بی، باد و آب های زیر زمینی و مانند آن توجه شود.

در این جا اصل همگرایی منطقه‌ی بی به جای واگرایی اعم از درونگرایی و برونگرایی از اهمیت فراوانی برخوردار است. با بهره برداری از گنجینه های بزرگ منطقه و برنامه ریزی درست و خردمندانانه، می‌توان زمینه‌ی توسعه‌ی صنایع پتروشیمی و دیگر صنایع را بررسی نمود که خود می‌تواند توانمندی های کشور های منطقه را در دیگر عرصه ها مانند کشاورزی و صنایع سبک و سنگین بیفزاید.

با توجه به این که اکنون جهان به سوی منطقه‌ی بی شدن پیش می‌رود و دیگر هیچ کشوری نخواهد توانست به تنهایی به سر برد، تشکیل ساختار های نوین منطقه‌ی بی از اولویت ها به شمار می‌رود. در این راستا تقویت نقش اکو به عنوان یک مکانیسم اقتصادی که می‌تواند روند همگرایی (انتیگراسیون) را در میان کشور های منطقه گسترش بخشد، از اولویت خاصی برخوردار است.

بحران انرژی در جهان

در جهان امروز مصرف نفت به نشانگر های بسیار بالایی رسیده است - بر پایه‌ی برخی از آمار ها نزدیک به 70 میلیون بشکه در روز. بزرگترین کشور مصرف کننده نفت در جهان - امریکا است که بیش از ده میلیون بشکه نفت را در روز استخراج، وارد و مصرف می‌نماید.⁹

⁹ Lieven A. *The Secret Policeman, Ball: The USA , Russia and the international order after 11 Sep.*// international Affairs. 2002. V. 78.Nr.2 P.245-246.

بر پایه گزارش " بریتش پترولیوم" - امریکا کشوری که ذخایر گنجینه های نفتی آن به بیش از 3 میلیارد تن می رسد، با حفظ تراز کنونی استخراج سالانه 370 میلیون تن نفت تنها توانایی استخراج نفت را برای هشت و نیم سال آینده دارد.¹⁰ در صورت افزایش تولید نفت در این کشور، این ذخایر تا چند سال دیگر به ته خواهند کشید. این گونه امریکا- کشوری که روزگاری بزرگترین تولید کننده نفت در جهان به شمار می رفت، به زودی به یک کشور بدون نفت مبدل خواهد گردید.

وضع بحرانی یی نیز در ایالات متحده در رابطه با گاز طبیعی به وجود آمده است: استخراج و واردات گاز پیوسته کاهش می یابد. و این در حالی است که تقاضا با آهنگ ها (نرخ ها) ی بس تند و شتابانی به افزایش ادامه می دهد. امکانات صادر کنندگان سنتی به شمول کانادا نیز کاهش می یابد و نمی تواند این تقاضای فزاینده را برآورده سازد. پیامد آشکار این بحران، افزایش سریع قیمت ها است که موجب ناخرسندی هم مصرف کنندگان و هم تاجران و ارگان های دولتی می گردد. این در حالی است که بهای گاز در امریکا در سال های اخیر دو بار افزایش یافته است. هم اکنون 95 درصد نیروگاه های برق در امریکا با گاز کار می کند. با توجه به این که بنا به محتاطانه ترین ارزیابی ها، نیاز به گاز در امریکا در بیست سال آینده، نزدیک به دو چند خواهد گردید.

در سال های 1999-2000 امریکا با جدی ترین کمبود انرژی از زمان بحران دهه هفتاد روبرو گردید. عدم توازن موجود میان عرضه و تقاضا، برای تحلیل گران امریکایی مبنایی را به دست داد تا اوضاع را همچون " بحران ملی انرژی " ارزیابی نمایند. مسایل اساسی یی که در برابر انرژی امریکا قرار دارد، عبارت اند از : کمبود عمومی تامین انرژی، وابستگی روزافزون خارجی در گام نخست به واردات نفت، قیمت های بلند فرآورده های نفتی و زیرساخت (انفراسترکچور) کهنه شده و فرسوده انرژی.

هرگاه قرار باشد برای وضعیت امریکا در سده بیست و یکم مانایی تصور نماییم ، این کشور را می توان به دینوزاور اینگوان (مارمولک غول پیکر) - بزرگترین دینوزاور ها همانند دانست. این دینوزاور گیاهخوار به اندازه یی بزرگ بود که هر چه می خورد، سیرایی نداشت و یکی از دلایل انقراض آنرا هم، همین ناسیرایی آن می پندارند که سرانجام از فرط گرسنگی از پا درآمد. با این هم به هر روء با توجه به توانمندی های مالی، فنی و نظامی امریکا، دشوار است سخن از از پا درآمدن "دینوزاور نفتخوار" از فرط "گرسنگی نفتی" بر زبان بیاوریم. هر چند ممکن است این دینوزاور در آینده ناگزیر گردد با رژیم غذایی نفتی- گازی زندگانی به سر برد. تفاوتی میان دینوزاور گیاهخوار و دینوزاور نفتخور هست که مبنایی به دست نمی دهد سخن از انقراض آن بر زبان بیاوریم. دینوزاور گیاهخوار با همه بزرگی جثه، مغزی به اندازه پرستو داشت، در حالی که دینوزاور نفتخوار بزرگترین مغز اطلاعاتی جهان را در اختیار دارد. دینوزاور گیاهخوار (متفاوت با دینوزاور های گوشتخوار) ، ناتوانترین دینوزاور در میان همتباران خود بود، در حالی که دینوزاور نفتخور نیرومندترین زرادخانه جهان را در اختیار دارد.

¹⁰ " British Petroleum " Report . 2003. P. 15.

آنچه مربوط به اروپای باختری می‌گردد، هم وضع بهتری از آمریکا ندارد. ذخایر دریای شمال در حدود 70-90 درصد بهره برداری گردیده است. از این رو اروپا ناگزیر است منابع ثابت مواد خام انرژی را جستجو نماید.¹¹

افزایش سه باره بهای نفت طی سه دهه اخیر، یکی از علل بحران انرژی گردیده است. به ویژه این که در ماه های اوت و سپتامبر 2004 بهای نفت بالای تراز 50 دلار فی بشکه افزایش یافته است و به مرز 51 دلار رسیده است.

نفوس جهان از 5.27 میلیارد در 1990 تا 6.05 میلیارد نفر در سال 2000 افزایش یافت و مقارن 2020 می‌تواند به 7.5 میلیارد نفر برسد. بنا بر مدارک سازمان ملل متحد، در سال های 2001 - 2020 بالاترین رشد سالانه نفوس به میزان 1.3 درصد در کشورهای رو به رشد و 0.4 درصد در کشورهای پیشرفته صنعتی انتظار می‌رود.¹² روشن است با بالا رفتن شمار باشندگان زمین، تراز مصرف نفت نیز بالا خواهد رفت.

تراز زندگی که در کشورهای مختلف بس نابرابر است، نیز درکل بالا خواهد رفت که نمی‌تواند بر رشد مصرف انرژی تاثیر نگذارد.

رشد روز افزون مصرف انرژی در اقتصاد جهانی و کاهش ظرفیت های جهانی انرژی در اواخر سده بیستم منجر به آن گردیده است که در سده بیست و یکم کیفیت زندگی در هر کشوری پیش از هر چیزی با امکانات دسترسی آن کشور به منابع طبیعی بستگی پیدا نماید و تاثیر آن کشور بر مناسبات بین المللی نیز با همین شاخص تعیین خواهد گردید. این مساله برای کشورهای پیشرفته بس جدی مطرح است. این گونه برای آنها مساله منابع انرژی به مساله "بقا" و نفت به "آب بقا" مبدل گردیده است.

هر چه هست، جهان، به ویژه جهان پیشرفته صنعتی باختر در آینده نزدیک با بحران تازه یی رو برو خواهد گردید. این در حالی است که توجه به منابع جاگزین در اولویت قرار خواهد گرفت. انرژی باد، انرژی خورشید، و انرژی هسته یی و نیز انرژی آب های ژئوترمال زیرزمینی می‌تواند از نگرانی در زمینه کمبود انرژی بکاهد. هم اکنون برای مثال در هلند بیشتر از 15 درصد انرژی کشور از منبع انرژی باد و در ژاپن بیشتر از 17 درصد انرژی کشور از انرژی خورشید تامین می‌شود.

انرژی هسته یی و موقعیت ژئواستراتیژیک افغانستان و تاجیکستان

امروزه کاربرد انرژی هسته یی نیز رو به گسترش دارد و در بسیاری از کشورهای جهان رایج گردیده است. در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان نیروگاه های برق هسته یی بیشترین مقدار انرژی برق را تولید می‌کنند. در کشورهای رو به رشد نیز این روند رو به بالندگی دارد. از جمله برنامه های صلح آمیز بهره گیری از انرژی هسته یی در ایران نیز روی دست است و کار ساخت و ساز نیروگاه هسته یی بوشهر به میزان زیادی پیش رفته است.

¹¹ اوتکین آ. ای. ، تنها ابرقدرت، مسکو، انتشارات "الگوریت"، ص 475.

¹² بایکف ن. ، مصرف و تولید جهانی منابع اولیه انرژی // اقتصاد جهانی و مناسبات بین المللی، 2003، شماره 5 ، ص 44-52.

آنچه بایسته یادآوری است، این است که گنجینه های یورانیوم جهان نیز پایان ناپذیر نیستند. یکی از بزرگترین خاستگاه های یورانیوم جهان در سیبری روسیه واقع است که از بس استخراج شده، رو به پایان یافتن دارد. خاستگاه های مورد استفاده امریکا و انگلستان نیز در وضع همانندی قرار دارند. خاستگاه ها بزرگ ویت و اترسرانت افریقای جنوبی نیز رو به ته کشیدن دارد. در این جا نقش خاستگاه های یورانیوم تاجیکستان واقع در پامیر برجسته می گردد. بنا به ارزیابی های گوناگون ذخیره این خاستگاه ها به 14-15 درصد یورانیوم موجود در جهان می رسد. از این رو، هرکه در سده بیست و یکم این خاستگاه را در اختیار داشته باشد، ابر قدرت انرژی و هسته ای آینده خواهد بود. در پرتو همین، حقیقت باید به رویداد های دهه های هشتاد و نود سده بیستم و دهه آغازین سده بیست و یکم افغانستان با دید تازه پی نگریست. این امر مبناي بس شگفتی برانگیزی را برای تجزیه و تحلیل رخداد های دراماتیک افغانستان به دست می دهد.

موقعیت ژئواستراتیژیک افغانستان و تاجیکستان را نیز باید از همین زاویه بررسی کرد. هم اکنون یک لشکر زرهی بسیار مجهز روسیه برای نهبانی از این خاستگاه ها در مرز های افغانستان و تاجیکستان مستقر هستند. در پامیر یکی از بزرگترین پایگاه های موشکی روسیه مستقر است که مهمترین مناطق استراتیژیک جهان را از جزیره نماي عربستان و خلیج فارس گرفته تا نیمقاره هند، سراسر آسیای میانه، خزر و قفقاز در تیر رس دارد. در آن سوی افغانستان و تاجیکستان، کشور چین- ابر قدرت آینده جهان به سرعت در حال پیشروی و همگام با آن افزایش بخشیدن به توانمندی های رزمی خویش است. کشور های دیگر منطقه مانند هند و پاکستان هم به اردوگاه کشور های هسته ای جهان پیوسته اند.

در رویارویی با روسیه، نیروهای استراتیژیک ایالات متحده در جزیره دییگوگارسیا در اقیانوس هند مستقر هستند. در این جزیره هواپیماهای ب-52 در هرلحظه آماده هستند بر فراز آسمان اهداف مورد نظر خود در منطقه به پرواز درآیند. افزون بر آن ناوگان بزرگی از کشتی های هواپیما بر امریکا در خلیج فارس مستقر است. شمار نیرو های امریکایی در عربستان سعودی بنا به برخی از آمار ها به بیش از هفتاد هزار نفر می رسد. به این شمار، اگر نیروهای امریکایی و انگلیسی مستقر در عراق و ماشین توانمند جنگی اسراییل را بیفزاییم، به نقش بسیار برجسته ژئواستراتیژیک افغانستان در منطقه - در همسایگی بزرگترین خاستگاه های یورانیوم جهان پی می بریم.

به هررو، هرگاه از مسایل ژئواستراتیژیک بگذریم، بهره گیری صلح آمیز از گنجینه های یورانیوم تاجیکستان در آینده می تواند با بالا بردن توانمندی برقی این کشور، سیمای منطقه را از ریشه دگرگون سازد. از سوی دیگر، این کشور در آینده می تواند به بزرگترین صادر کننده یورانیوم جهان مبدل گردد و از این راه درآمد های سرشار ارزی به دست بیاورد که به نوبه خود زمینه ساز پیشرفت سریع آن و شکوفایی اقتصادی منطقه خواهد گردید.

دیپلماسی انرژی:

" برای آن که نقش فرمول نفت و سیاست را درک کرد، بایسته است در گام نخست نقش فاکتور نفتی را در زندگی معاصر و امکانات اثر

گذاري از طريق آن را در روند هاي جهاني روشن گردانيد. اين مساله در سالهاي هفتاد، با اوج گيري بحران انرژي، هنگامي که صادر کنندگان نفت آغاز به ديکته کردن شرايط خود در مورد فروش آن به جهان غرب نمودند، سيماي خود را بي پرده به نمايش گذاشت.

پسان ها اهرم نفتي از سوي ايالات متحده در استراتيژي آن کشور براي فروپاشاني اقتصاد شوروي مورد بهره گيري قرار گرفت. رهبران امريکا با گذاشتن اين مقصد در برابر خود که توانايي هاي اقتصادي شوروي را در هم بکوبند، آسيب پذير ترين نقاط را در اقتصاد شوروي نشاني نموده و يك رشته تدبير هاي اساسي را در زمينه فروپاشي آن تدوين نمودند. يکي از اين تدبير ها عبارت بود از تشديد مسابقه تسليحاتي لگام گسيخته به شمول ايجاد "سيستم ابتکار دفاع استراتيژيک" تا اين گونه شوروي را درگير يك رويارويي پر هزينه بگردانند. روشن بود اقتصاد بيمار شوروي توان بر پشت کشيدن باري به اين سنگيني را نداشت.

" بي خون ساختن " اقتصاد شوروي از راه پايين آوردن و کاهش درآمد هاي ارزي از مدرک صادرات انرژي نيز بخش مهمي از اين استراتيژي را مي ساخت که بارز ترين ابزار در اين جا پايين آوردن بهاي نفت در بازار هاي جهاني بود. همچنان به اين رشته شگرد ها مي توان تدبير ها يي را در زمينهء تحريم و مجازات هاي اقتصادي، تحويل ندادن تکنولوژي پيشرفته در زمينهء استخراج و انتقال نفت و مانند آن افزود. موفقيت در اين راستاء در گام نخست، در نتيجهء همکاري دولت ريگان با عربستان سعودي که در آن هنگام دومين کشور پس از شوروي در زمينه استخراج نفت شمرده مي شد، دستياب گرديد.

در يك گزارش محرمانهء سيا سنجش هايي آورده شده است که بر پايه آن " کاهش بهاي نفت در بازار هاي جهاني به ميزان يك دلار در بشکه، منجر به از دست رفتن سودي برابر با 500 تا 1000 ميليون دلار در مسکو مي گردد". در عمل بهاي نفت بيش تر از 1 دلار در يك بشکه پايين آمد و زيان سالانهء شوروي از افت بهاي نفت در سال 1986 سر به سيزده ميليارد دلار مي زد. همراه با کاهش بهاي نفت، بهاي گاز طبيعي نيز افتاد. اين گونه در عرصهء بازرگاني گاز در آمد هاي ارزي روسيه نيز ميليارد ها دلار کاهش يافت. افزون بر آن، ايالات متحده امريکا براي کاهش مصنوعي ارزش دلار نيز زمينه سازي مي کرد که در اوضاع صدور نفت شوروي، سالانه به ميزان 2 ميليارد دلار زيان به آن کشور مي رسانيد. افزون بر آن، کمبود دلار آزاد به عنوان عواقب افت ارزش نفت، به آن منجر گرديد که خريداران اسلحهء شوروي مانند ايران، عراق و ليبي به ميزان دو ميليارد دلار کمتر اسلحه از شوروي بخرند".¹³

اين گونه، اين بازي بزرگ مالي - انرژيتيک، در راستاي در هم کوبيدن اقتصاد ايران انقلابي که بي آن هم در گير جنگ ناخواسته يي با عراق بود، نيز متوجه بود.

¹³. ماتياس و.ن. ، روسيه و ايالات متحده: نفت و ژيوپوليتيک (آناليز سياسي)، انتشارات اکادمي ديپلماسي وزارت خارجه روسيه، 2004

با توجه به دگرديسي هاي جديد پس از فروپاشي شوروي و به آزادي رسيدن جمهوري هاي قفقاز و آسياي ميانه و به وجود آمدن وضعيت ژيوپوليتيك نوين در منطقه به ويژه در خزر و پس از آن رويداد هاي عراق و افغانستان، ديپلماسي انرژيتيك سيماي تازه يي را به خود گرفت که در سطور بعدي نيز بار بار به آن اشاره خواهيم کرد.

روسيه - ابر قدرت انرژيتيك سده بيست و يکم:

پاييز 2001 براي نخستين بار خاور نزديك يك رقيب بزرگ انرژيتيك پيدا نمود- روسيه و همسايه هاي نزديك آن. پس از فروپاشي شوروي در 1998 و شدت گيري بحران بزرگ مالي - صنعتي در اين کشور که ديوالواسيون و هايپر انفلانسيون شگفتي برانگيز روبل (از 4 روبل در برابر يك دلار به بهاي شناور و 1.65 دلار در برابر يك روبل به بهاي رسمي، به 30000 روبل در برابر يك دلار به بهاي شناور) را در پي داشت، روسيه توانست توليد نفت را افزايش بدهد. براي نخستين بار طي 22 سال در فبروري 2002 روسيه که توليد آن به 348 ميليون تن (7.28 ميليون بشکه در روز) رسيد، جايگاه نخست را در ميان کشور هاي توليد کننده نفت به خود باز گردانيد. اما با اين هم روسيه هنوز از تراز استخراج ريكورد دوره شوروي (590 ميليون تن در سال بسيار دور است.¹⁴

روسيه، واقعا با داشتن ذخاير عظيم منابع انرژي و پايگاه صنعتي وزين لازم براي توسعه انرژيتيك، به صورت عيني دولت انرژيتيك عظيمي است و نقش برجسته يي را در عرصه انرژيتيك جهاني بازي مي کند. بر پايه داده هاي مؤثق، درآمد روسيه از مدرک فروش نفت و فرآورده هاي نفتي در بازار هاي جهاني در سال 2003 به 53 ميليارد دلار مي رسيد .

جريدهء واشنگتن پست در شماره بيست دسامبر 2002 خود نوشت که "مسکو" در راه مبدل شدن به هوستون تازه يي- همچون پايخت جهاني استخراج انرژيتيك ايستاده است"¹⁵

در پايان سال 2001، روسيه سازشنامه مهمي از دیدگاه استراتيژيك با اتحاديه اروپايي در بارهء همکاري هاي دراز مدت در زمينهء انرژيتيك عقد نمود. امروزه روسيه 16 درصد واردات نفتي جامعهء اروپا را تامين مي نمايد. روسيه همچنان سازشنامه هاي مهمي را با کمپني هاي امريکايي به امضاء رسانيده است. براي مثال در پروژه عظيم ساخالين-1 که در آن مجري پروژه -کمپاني امريکايي " اکسون نفت- گاز لمتد " است، امريکايي ها 30 درصد سهم دارند. حجم کلي سرمايه گذاري در پروژه 15.2 ميليارد دلار ارزيابي مي گردد. استخراج سه خاستگاه دريائي در دريائي اختسک در حوالي شمال خاوري ساخالين که ذخاير قابل استخراج مجموعي آن 325 ميليون تن نفت و 425 ميليارد متر مکعب گاز مي باشد، نيز به ياري کمپاني هاي امريکايي صورت مي گيرد.

در اکتبر 2002، شرکت " اکسون موبيل" اعلام نمود تمويل 4 ميليارد دلار در روند پنج سال در استخراج نفت جزيرهء ساخالين را متعهد مي گردد.

¹⁴. کميته دولتي آمار فدراسيون روسيه، 2003

¹⁵. اوتکين، تنها ابرقدرت، ص 478

در باره گنجیله های نفتی و گازی روسیه آمار های گوناگونی ارائه گردیده است. برای مثال، برخی از نمایندگان کمپنی های نفتی در آثار چاپ شده خود اعلام نموده اند ذخایر نفت روسیه میان 90-110 میلیارد بشکه (21.1- 14.7 میلیارد تن)¹⁶ است.

هم اکنون سهم روسیه تقریباً یک هفتم تولید مجموعی انرژی خام در جهان است. بر پایه برخی از داده ها در این کشور 13 درصد ذخایر جهانی نفت و بیش از 36 درصد ذخایر جهانی گاز وجود دارد و تقریباً 31 درصد استخراج آن به روسیه می رسد.

منابع اکتشاف شده گاز روسیه نسبت به ایران که 15 درصد، قطر که 7 درصد و عربستان و امارات که جمعاً 4 درصد و امریکا و الجزایر که جمعاً با 3 درصد گاز جهان را در اختیار دارند؛ به پیمانیه چشمگیری بیشتر است.

امریکا شناس و سیاست شناس برجسته روسی آ. ای. اوتکین در آن محق است که " روسیه با ذخایر غنی انرژی آسیای میانه (که پس از روسیه جای دوم را در جهان می گیرد)، در دست های خود اهرم بس بیرون از تصور نیرومندی را خواهد داشت.

گاز رویهمرفته 23 درصد ذخایر انرژی جهان را تشکیل می دهد. در آینده نزدیک سهم گاز نسبت به زغالسنگ که 24 درصد کل ذخایر انرژی جهان را تشکیل می دهد، پیشی خواهد گرفت. در آینده گاز به یک فاکتور جهانی مبدل خواهد گردید.

کمپانی های غربی همین حالا این وضعیت را درک می نمایند. اتحادیه اروپا 62 درصد گاز روسیه را می خرد که 20 درصد واردات گاز اتحادیه را تشکیل می دهد. روسیه همچنان 70 درصد گاز صادرات ترکیه را تهیه می نماید.

شرکت گاز پروم¹⁷ روسیه در نظر دارد یک لوله عظیم انتقال گاز را از جزیره نمایی یامال تا مرز آلمان بسازد. شرکت ای. ان. ای ایتالیا همراه با گاز پروم یک لوله انتقال گاز را از طریق دریای سیاه می سازد. با کشیده شدن این لوله های رسانایی گاز بیش از پیش به توانایی صادراتی روسیه افزوده خواهد گشت. تقریباً هیچ تردیدی در کار نیست که روسیه و ایران در آینده مهمترین کشور های گازی جهان خواهند بود.

در باره توانمندی گازی روسیه، انستیتوت بورکینگ واشنگتن می نگارد: " روسیه با داشتن سیستم لوله های انتقال گاز و انفرا استرکتور مستحکم به کمک سرمایه گذاری های خارجی و با افزایش تولید می تواند تقاضا های روز افزون خریداران را پاسخ گوید. روسیه همین اکنون دست به یک تهاجم گازی به اروپا زده است و احتمالاً این کار را در آسیا نیز خواهد کرد. در سال 2002 روسیه به یک کشور نیرومند انرژییک مبدل گردید و می تواند در بیست سال آینده به یک ابر قدرت انرژییک مبدل گردد.

میخائیل کاسیانف نخست وزیر پیشین روسیه از تریبون کنفرانس جهانی اقتصادی اندیشه " محور استراتژییک انرژی " را اعلام داشت. وی

¹⁶. Oil and Gas Journal . Wash. (D.C.) Jan. 2003. P. 17.

¹⁷. سود شرکت گاز پروم در سال 2001 از بابت در آمد های گازی- 14.5 میلیارد دلار بود.

گفت که 70 درصد بودجه دولتی روسیه از مذكر صادرات نفت و گاز به دست می آید. وی خاطر نشان ساخت که استخراج روز افزون نفت در جزیرهء ساخالین و انتقال نفت پیچورا به ایالات متحده از طریق ارکتیکا (شمالگان) به کمک تانکر های یخشکن انجام خواهد گرفت. روسیه و ایران - یگانه کشور های جهان اند که ذخایر تثبیت شدهء نفتی آنها در 2003 افزایش یافته است که به پیمانہء چشمگیری اهمیت عامل نفتی را در سناریو های توسعهء جهان شمول در سدهء بیست و یک افزایش می دهد.

بر پایهء آثار نشریة جدید سالیانہ انژیٹیک جهانی کمپانی نفتی بریتانیایی ب. آر. که بر پایهء مدارک مجلهء با اتوریتهء امریکایی نفت و گاز (اول اند گاز ژورنال) صورت گرفته است، حجم ذخایر تثبیت شدهء نفتی روسیه در 2002 به 23 درصد افزایش یافته است- تا 8.2 میلیارد تن (نزدیک به 6 درصد همه ذخایر) که در نتیجه جای هفتم را در جهان گرفته است. کمیت واقعی ذخایر تثبیت شدهء روسیه می تواند بار ها بیشتر از این باشد. بر پایهء ارزیابی های کارشناسان روسی، ذخایر نفتی این کشور از 10-13.5 میلیارد تن می رسد. این بدان معنا است که روسیه از نگاه ذخایر در جایگاه سوم در جهان قرار می گیرد و تقریباً دارندهء ده درصد ذخایر جهانی از 27 درصد بیرون از اوپک می باشد. این گونه، با حفظ آهنگ استخراج کنونی ذخایر نفتی روسیه برای 34 سال آینده بسنده خواهد بود. بر پایهء ارزیابی های وزارت منابع طبیعی روسیه تنها در سیبری غربی ذخایر تثبیت شدهء نفت به 9.1 میلیارد تن می رسد. و مجموع ذخایر کنونی کتگوری های ABC در کل 17.7 میلیارد تن را تشکیل می دهد. تنها در کرانه های باختری کامچاتکا موجودیت تقریباً 1 میلیارد تن نفت انتظار می رود. به همین پیمانہ هم در ساخالین موجود است.

در باره پروژه های ساختمان لوله های رسانایی (انتقال) نفت باید گفت که لوله سیبری غربی- مورمانسک (با هزینهء 4.5 میلیارد دلار با ظرفیت 150 میلیون تن نفت همه ساله - که نسبت به تمام نفت انتقال داده شده از طریق لوله های " ترانس نفت " برای صادرات در 2002 بیشتر می باشد.) در دست احداث است. لوله های رسانایی نفت انگارسک- داتسین (با هزینهء 2.5 میلیارد دلار با ظرفیت 30 میلیون تن نفت) نیز در دست احداث است.

امروزه 87 درصد صادرات روسیه به اروپا صورت می گیرد. کارشناسان کمپانی "گلوبال انزیخت " برآورد کرده اند که افزایش صادرات روسیه به اروپا، بستگی بسیاری به بهسازی پایگاه های لجستیکی موجود آن کشور دارد. شبکه های لوله ها و ترمینال ها در کرانه های دریا های سیاه و بالتیک به نوسازی و بهسازی نیاز دارند. اعمار ترمینال های نو عمیق دریایی در ناخودکا و مورمانسک راه نفت روسیه را به سوی بازار های نو - امریکایی شمالی و آسیایی خاوری که وارد کنندگان عظیم نفت به شمار می روند، باز می نماید.

در انستیتوی پژوهش های انژیٹیک اکسفورد می پندارند که تا پنج سال دیگر در بسیاری از خاستگاه های نفتی دریای شمال برای مثال قیمت تمامشد استخراج نفت می تواند به 15-18 دلار در بشکه برسد. استخراج نفت در چین نیز کاهش خواهد یافت و همین گونه در جنوب

خاوري آسيا در کشور هاي چون ماليزي و اندونيزي و نیز در هند آستراليا و برخي ديگر کشور هاي کوچک امريكاي لاتين. برعكس مراکز افزايش استخراج نفت عبارت خواهند بود از روسيه، منطقه خزر، افريقاي باختر، احتمالاً برازيل، و به پيمانه يي هم کشور هاي عضو اوپك. خبرگان مركز لندي پژوهش هاي انرژيتيك بر آنند كه اوپك استخراج نفت را به خاطر تنظيم بهاي نفت در بازار هاي جهاني با سهميه ها محدود خواهند گردانيد .

" كمتري همكاري و همسويي ايران و روسيه بسنده است تا غرب با تقريباً انحصار گران گاز در عرصه جهاني سر و كار داشته باشند. از سوي ديگر با آن كه تركمنستان، ازبكيستان و كازاخستان به پيمانه بسيار گاز دارند، با آن هم به پيمانه بسيار صادرات نفت آن ها بستگي به شبكه لوله هاي گاز روسيه دارد."

خليج فارس - گنجينه نفتي جهان

خليج فارس از ديرگاهي به اين سو، همچون بزرگترين گنجينه انرژيتيك جهان مطرح است. تفحص و اكتشاف خاستگاه هاي نفت و گاز در اين حوضه بزرگ در نيمه نخست سده بيستم آغاز گرديد. براي مثال، هنوز خاستگاه عظيم كركوك در شمال عراق در سال 1927 كشف گرديده بود، در حالي كه در بسياري از کشور هاي خاور نزديك ذخاير اصلي نفت در سال هاي 40 - 50 سده بيستم كشف گرديد.

بر پايه برخي از سنجش ها، کشور هاي خليج (عربستان، عراق، كويت، امارات متحده، ايران) 61 درصد ذخاير نفت و 21 درصد ذخاير گاز را دارند. از جمله ايران 15 درصد كه دومين کشور دارنده گاز پس از روسيه در جهان است.

سهم کشور هاي عربي در استخراج جهاني طلاي سياه به بيست درصد نزديك مي شود و بنا به پيشگويي ها مي تواند افزايش يابد و تا 45 درصد در سال 2020 برسد.

رويهمرفته کشور هاي عربي از صادرات نفت و گاز در سال 2002 بيش از 200 ميليارد دلار به دست آورده اند.

نقش کشور هاي اوپك در ديپلماسي نفتي در بازار جهاني بس چشمگير است. ذخاير اكتشاف شده نفت اين کشور ها در پايان سال هاي دهه 90 نزديك به 77 درصد ذخاير جهاني را مي ساخت (بيش از 105 ميليارد تن). تراز جهاني استخراج آن از سوي کشور هاي اوپك در پايان سده بيست نزديك به 41 درصد استخراج جهاني پالايش نفت را دارا بود. اين کشور ها همچنان 6 درصد ناوگان تانكري جهان را دارند¹⁸. بر پايه برخي ديگر از آمار ها، در گستره کشور هاي اوپك نزديك به 40 درصد ذخاير تثبيت شده گاز طبيعي متمرکز گرديده است. اين کشور ها 12 درصد استخراج گاز را تامين مي نمايند.

ذخاير اكتشاف شده نفت (" خون اقتصاد جهاني ") در کشور هاي عربي در آغاز دهه 90 بيش از 643 ميليارد بشكه مي رسد كه 61.2 درصد منابع جهاني را تشكيل مي داد.

در باره اهميت منطقه براي مصرف كنندگان انرژي، مقالات و كتاب هاي بسياري نوشته شده است. ما تنها به چند نکته اشاره مي كنيم . امريكا در سال 1980 به گونه رسمي خود را ضامن امنيت خليج فارس خواند و در اين راستا دكترين كارتر Carter Doctrine را مطرح نمود.

¹⁸ . World Energy Outlook 2003.Paris: IEA/ OECD, 2003.

در هماهنگی با همین دکترین بود که نیروهای واکنش سریع امریکا تشکیل گردید که بخش بزرگ آن در منطقه مستقر هستند. بر پایه برخی از داده ها، همین اکنون بیش از هفتاد هزار از نیروهای نظامی و امنیتی امریکایی در عربستان حضور دارند. همچنان ناوگان عظیم دریایی امریکا با کشتی های هواپیمابر در خلیج فارس مستقر هستند. روشن است با توجه به نیازهای امریکا به نفت خلیج فارس، می توان نگرانی آن کشور را از ناحیه امنیت منطقه درک کرد. مگر بسیاری از آگاهان غربی به ویژه اروپایی سیاست های امریکا را در منطقه علت اصلی ناامنی و تنش آفرین ارزیابی می کنند و خواهان تعویض دکترین سیاسی این کشور در قبال آن اند. به ویژه لشکرکشی این کشور به عراق که پیامد های ناگواری به همراه داشته است. بنا به گمانزنی برخی از آگاهان، هرگاه در آینده نزدیک از سوی جامعه جهانی برای تامین صلح و ثبات در عراق یک طرح جامع بین المللی که متضمن تمامیت ارضی، استقلال و تشکیل یک دولت فراگیر ملی باشد، ارائه نگردد، این کشور می تواند به یک کانون بزرگ تندروری و دهشت افگنی مبدل گردد که امنیت جهانی و به ویژه امنیت منطقه را با خطر مدهشی روبرو خواهد گردانید. با پیچیده شدن اوضاع در منطقه ممکن است روند صادرات نفت مختل گردید. روشن است در این صورت بهای نفت به میزان پیش بینی ناپذیری بلند خواهد رفت که اقتصاد جهانی را بحران جدی روبرو خواهد گردانید.

آنچه در سال های پسین شایان توجه است، افزایش نقش چین در منطقه و مطرح شدن آن کشور به عنوان یکی از خریداران عمده نفت است که با توجه به آهنگ رشد سریع، انتظار می رود به یکی از مشتریان عمده نفتی منطقه مطرح گردد. در پهلوی آن، پیشرفت های شگفتی برانگیز چین در سال های اخیر و وفزونی توانمندی های بازرگانی، اقتصادی و صنعتی این کشور، سرازیری سیل آسای کالا های ساخت این کشور به بازار های کشور های خلیج فارس شایان توجه است. برای مثال، چین که تراز بازرگانی آن با عربستان تا چندی پیش صفر بود، در 1999 به این کشور 6050 میلیون دلار کالا صادر کرد. روشن است که این روند ادامه دارد. از این رو باید در سنجش های خود چین را نباید از نظر بیفکنیم. گفتنی است که در ماه ژوئن 2003 چین با وارد نمودن 252 میلیون تن نفت در زمینه واردات انرژی از ژاپن پیشی گرفت که به این گونه پس از امریکا در جایگاه دومین وارد کننده بزرگ نفت قرار گرفت.

آنچه در باره کشور های خلیج فارس شایان یادآوری و بایسته تذکر است، برجسته شدن نقش ایران به عنوان یک کشور مهم تولید کننده نفت و گاز در سال های اخیر است. با توجه به کشف گنجینه های نو نفت و گاز در ایران، اهمیت این کشور بیش از پیش افزایش یافته است. ایران با قرار داشتن در گرهگاه سه حوضه مهم نفت - گازی خلیج فارس، دریای خزر و روسیه، حیثیت چهار راه بازار بزرگ انرژی جهان را دارد. با توجه به همین مساله است که در کنگره امریکا هواداران از سرگیری گفتگو با تهران هر چه بیشتر می گردد. و همچنان تمایل شرکت های بزرگ نفتی امریکا در به دست گرفتن ابتکار در امر اشتراك این کمپانی ها در پروژه های رسانایی نفت از کازاخستان - ترکمنستان - ایران به خلیج پارس بیشتر می گردد. مگر با توجه به رخداد های عراق و تداوم تحریم های اقتصادی امریکا در برابر این کشور، در آینده نزدیک انتظار پیشرفت های چشمگیر در این عرصه نمی رود.

به هر رو، " جمهوری اسلامی ایران با داشتن ابزار های قدرت لازم چون موقعیت ژئوپولیتیک برتر، جمعیت بسیار، ثروت سرشار طبیعی، تسلط بر نقاط حساس و استراتژیک منطقه و غیره بزرگترین قدرت بلا منازع منطقه یی مسلط بر خلیج فارس است. از اینرو می تواند نقش سازنده در تامین امنیت در منطقه بازی نماید."

همکاری میان کشور های نفت خیز خلیج فارس و تدوین یک استراتژی منطقه یی که متوجه به تامین امنیت و شگوفایی منطقه باشد، یکی از اولویت ها است که در صورت دستیابی به آن سیمای منطقه ما یکسره دگرگون خواهد گردید.

دریای خزر : دورنما ها و دشواری ها

سر از سال های دهه 90 ، با فروپاشی شوروی پیشین، " بازی بزرگ نفتی " در گستره دو سوی دریای خزر آغاز گردید. استخراج بزرگترین خاستگاه های آسیای میانه و ماورای قفقاز قلمرو جامعه کشورهای مستقل همسود، کارزار مبارزه فعال کمپنی های امریکایی و جهانی برای به دست آوردن امتیاز استخراج و انتقال " طلای سیاه " گردید. مسایل مسیر های لوله های نفتی دارای اهمیت سیاسی گردید.

اهمیت ژئوپولیتیک منطقه خزر به پیمانۀ چشمگیری شمار اشتراک کنندگان و بازیگران در حل و فصل سرنوشت آن را افزایش داده است . فروپاشی شوروی شمار کشورهای حومه خزر را افزایش بخشید . دو دیگر این که افزون بر کشورهای خزر ، نوار دوم کشورهای حومه خزر ایجاد گردیده است که به گونه غیر مستقیم به این گستره دلچسپی دارند. این کشور ها عبارت اند از ترکیه، عراق و پاکستان. همچنان کشورهای بزرگ جهان مانند امریکا، چین، اتحادیه اروپا و جاپان نیز به این منطقه دلچسپی دارند.

توجه بیش از حد امریکا به منطقه خزر در سال های اخیر، در گام نخست به دلیل این است که پنداشته می شود، این منطقه در سده بیست و یکم به الترناتیو واقعی خاور نزدیک و میانه در زمینه صادرات هیدروکربن ها مبدل گردد.

ذخایر مجموعی نفت در خزر، بنا به ارزیابی های گوناگون ، مختلف برآورد گردیده است. برای مثال خوشبینانه ترین ارزیابی ها آن را 200 میلیارد بشکه می انگارد (برای مقایسه ذخایر تثبیت شده عربستان 259 میلیارد بشکه، عراق 112 و اروپای باختری 18.36 میلیارد بشکه است). بر پایه یک آمار دیگر ذخایر تثبیت شده خزر عبارت است از 30 میلیارد بشکه نفت و 5.58 تریلیون متر مکعب گاز.

یک ارزیابی دیگر، ذخایر مؤثق خزر را ، نزدیک به 70 میلیارد بشکه نفت پیش بینی که یکی از ثروتمند ترین خاستگاه های نفت بیرون از گستره خلیج فارس است.¹⁹

" قلمرو بازمانده از شوروی پیشین به شمول روسیه و ماورای قفقاز - در گام نخست سراسر منطقه قفقاز، کازاخستان و آسیای میانه برای ایالات متحده و کشورهای پیشرفته باختر از دلچسپی خاصی برخوردار است. چون نزدیک به 60-70 درصد منابع

اکتشاف شده منابع خام انرژی‌تیک (نفت گاز ، زغالسنگ و یورانیوم) در این قلمرو قرار دارد.

کنترل بر منطقه و حضور در آن برای امریکا اهمیت بسیاری دارد. با توجه به موقعیت معاصر ژئوپولیتیک منطقه، کاخ سفید اهداف استراتژیکی امریکا درگستره خزر در 5-10 سال آینده را پایه ریزی نموده است که به گمان فراوان بر سنجش های زیر استوار اند:

- افزایش حضور در آسیای میانه و کشورهای حوزه خزر و تحکیم موقف امریکا در عرصه دستیابی به نفت و گاز،
- حمایت از استقلال ملی جمهوری های شوروی پیشین، با مقصد اجازه ندادن به احیای تاثیر روسیه بر گستره پس از شوروی ، به ویژه در نواحی استخراج نفت و گاز،
- ایستادگی در برابر پروژه های " مسیر شمالی انتقال نفت خزر که از روسیه خواهد گذشت
- حمایت و جهت گیری آشکار به سود " مسیر جنوبی " از سوی واشنگتن
- حمایت از کشورهای اسلامی " مدنی " در رویارویی با جنبش های اسلامی رادیکال و گروه هایی که می توانند انتقال نفت و گاز را به امریکا با دشواری روبرو گردانیده و سلطه آن کشور را بر بازار های جهانی نفتی تضعیف نمایند.²⁰

بر پایه مدارک وزارت امور خارجه امریکا، ذخایر عمومی نفت به شمول ذخایر تثبیت شده در دریای خزر بیش از 20 میلیارد تن است که خزر را در امکان دوم پس از خلیج فارس قرار می دهد. افزون بر آن ، این ناحیه، بنا به ارزیابی امریکایی ها همچنان ذخایر چشمگیر گاز دارد.

یکی از دشواری های بزرگ در گستره خزر موضوع تثبیت وضعیت حقوقی آن است. برخورد های گوناگون با تعیین استاتوس (وضعیت) حقوقی خزر با جایگاه مساله در استراتژیکی کشور های منطقه معین می گردد. در نتیجه باید منافع مختلف جهت این کشور ها و هم کشور های دور و نزدیک را که در پشت آنها ایستاده اند و وارد عمل شده اند را در سنجش گرفت. سیاست در این منطقه به پیمانیه شایان توجهی از سوی " دیپلماسی نفتی " چونان بخش تشکیل دهنده مولفه انرژی‌تیک مناسبات معاصر بین المللی دیکته می شود.

سه خاستگاه امید بخش منطقه حومه خزر در آذربایجان عبارت اند از (آزادی، چراغ، و معدن عمیق دریایی گیونیشیلی) و معدن بزرگ رقیب آن (چه از دیدگاه اقتصادی و چه از دیدگاه ژئوپولیتیک) پروژه استخراج تنگیز در کازاخستان که بنا به ارزیابی بریتش پترولیوم ذخایر آن به 1 میلیارد تن می رسد، در حالی که همه نفت آذربایجان 800 میلیون تن برآورد می شود.

چیز دیگری که بایسته یادآوری است، رقابت ها و هم چشمی ها میان کمپانی های بزرگ جهان بر سر دستیابی به گنجینه های نفتی و گازی منطقه است. برای مثال جر و بحث پیرامون پروژه آذربایجان که آن را پروژه قرن می نامند، نه به آن پیمانیه بر سر استخراج نفت آن، بل بر سر گزینش مسیر انتقال آن آغاز گردید.

ترکمنستان در میان جمهوری های همسود دومین تولید کننده گاز به شمار می رود. ذخایر تثبیت شده آن 2.89 تریلیون متر مکعب گاز

و 1.1 میلیارد تن نفت است. ذخایر این کشور شاید بسیار بالاتر از این باشد و بنا به مدارک دولت ترکمنستان از 15 تا 21 تریلیون متر مکعب گاز و 36 - 47 میلیارد بشکه نفت باشد.

ذخایر خاستگاه کاشاگان کازاخستان 50 میلیارد بشکه ارزیابی می گردد. در بخش روسی دریای خزر خاستگاه های جدیدی کشف گردیده است که ذخایر آن 5 میلیارد بشکه ارزیابی گردیده است. سراسر شلف حوضه خزر به گونه عینی وعده می دهد 75 میلیارد بشکه نفت بدهد. روسیه و کشورهای همسود به صورت عینی می توانند میان سال های 2003-2006 سیل صادراتی خود را تا مرز تا 2 میلیون بشکه در روز افزایش بدهند.

شایان یادآوری است که ایجاد ساختار جدید " سازمان همکاری های دریای خزر" به اشتراک همه کشورهای ساحلی از اهمیت بسیاری برخوردار است که با شگوفایی این سازمان، افق های روشنی در برابر این کشور خواهد شد.

تاجیکستان یکی دیگر از کشورهای منطقه دارای ذخایر بزرگ یورانیوم و آب است. کانسار های یورانیوم تاجیکستان نزدیک به 14-15 درصد ذخایر جهانی را دارا اند که نقش بسیار بزرگی را در آینده انرژی جهان بازی خواهد نمود. گذشته از آن این کشور با داشتن ذخایر بزرگ آب یکی از بزرگترین تولید کنندگان انرژی برق در منطقه به شمار می رود که می تواند برای مثال به کشورهای منطقه از جمله افغانستان، ازبیکستان قرغیزستان، کازاخستان و پاکستان مقادیر بزرگ برق صادر نماید. روشن است با رسیدن برق به استان های شمال خاوری افغانستان اقتصاد این استان ها به پیمانۀ شایان توجهی شگوفان خواهد گردید.

با توجه به آنچه که در بالا یادآور گردیدم، منطقه ما با داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز و نیز دیگر منابع سرشار طبیعی مانند یورانیوم، منابع بزرگ آبی، موقعیت مهم ژئوپولیتیک و ژئواستراتیژیک، امکانات بس بزرگی در دست دارد تا به شگوفایی برسد.

در این راستا، پارادایم همگرایی منطقه یی در کنار پارادایم توسعه، به پارادایم مطرح عصر ما برای منطقه ما مبدل می گردد. همگرایی منطقه یی با توجه به همفرهنگی، همتاریخی، همزیستی تباری و یگانگی های دیگر بستر مناسبی دارد. تنها عزم متین و تصمیم قاطع گردانندگان کشورهای منطقه و تدوین استراتیژی مدون فراگیر با توجه به توازن منافع کار است. در چهار چوب بینش منطقه یی، ایجاد ساختار های نوین اقتصادی در دستور کار قرار خواهد گرفت و گره کار بسا از مسایل باز خواهد شد.

بسیار مهم است تا اندیشه ما از گستره های محدود به گستره های فراختر کشانیده شود. برخورد های ما با مسایل یکسره دگرگون خواهد گردید. برای مثال در چهارچوب استراتیژی همگرایی منطقه یی تفاوتی نخواهد داشت که لوله های رسانایی گاز ترکمنستان از خاک افغانستان کند یا ایران. مهم این است که از منطقه عبور نماید و سرمایه گذاری های خارجی به منطقه جذب گردد. دستاورد آن البته روشن است. یک منبع درآمد اضافی برای افغانستان به دست خواهد آمد. با کشیده شدن این لوله، اقتصاد استانهای هم مرز با ایران بهتر خواهد شد. با این کار امنیت این مناطق بهتر شده و در نتیجه هزینه

های میلیارد دلاری ایران برای تامین امنیت مرز های خاوری آن کاهش خواهد یافت. با بالا رفتن تراز زندگی در استانهای باختری افغانستان قدرت خرید آنها بالا رفته و در نتیجه تراز بازرگانی میان دو کشور بالا خواهد رفت. عین موضوع در قرینه پاکستان به عنوان کشور خریدار و ترکمنستان به عنوان کشور فروشنده صدق می نماید.

یک نمونه خوب دگر در زمینه همکاری های منطقه یی در بخش انرژی می تواند رسانایی گاز ایران برای مثال از خاستگاه پارس جنوبی به پاکستان باشد. با رسیدن گاز از ایران به پاکستان و حتی هند، صنایع پتروشیمی این کشور ها رشد یافته و زمینه شگوفایی اقتصادی منطقه فراهم خواهد گردید.

بهره گیری از منابع آبی منطقه نیز از مسایل بسیار جدی است. برای مثال همان گونه که یادآور گردیدیم تاجیکستان با ذخایر بزرگ آبی یی که دارد، یکی از بزرگترین کشور های تولید کننده برق در منطقه است. کشیدن برق از تاجیکستان به افغانستان در آینده می تواند زمینه شگوفایی بسیاری از استان های شمال خاوری افغانستان را فراهم نماید. همچنان آینده استخراج کانسار های آهن " آجه گک" استان بامیان و کانسار مس استان لوگر افغانستان - کشوری که برق کافی ندارد- بدون استفاده از برق نیرومند تاجیکستان بیرون از تصور است.

عزیز آریانفر

تحولات عراق و همگرایی منطقه یی : پیش زمینه های تاریخی و چشم انداز آینده

کشور عراق که در سرزمین کهن بین النهرین به عنوان یک واحد سیاسی قرار دارد، کشوری است با تمدن باستانی که در آن هزاران سال فرهنگ درخشان خاور زمین رقم خورده است.

از دیدگاه جیواستراتژیک، اقیانوس هند در این منطقه تا اعماق قاره در دو سوی جزیره نمای عرب در خلیج پارس و دریای سرخ تا کانال سویز پیش رفته است که دستیابی به آن را از سوی نیروهای دریایی کشور های باختر سهل می گرداند. از همین رو هم بود که بریتانیا توانست پس از جنگ جهانی اول و امریکا پس از جنگ جهانی دوم و نیز در سده بیست و یکم بر جزیره نمای عرب دست یابد.

از دیدگاه جیوپولیتیک عراق در نوار شمال خاوری جزیره نمای عرب قرار دارد که در رده کشور های ریملندی می آید. عراق سه سازواره جیوپولیتیک دارد:

- بخش جنوبی و خاوری (بیشتر شهر های بصره، نجف، کاظمین، کربلا و قسما بغداد که در آن 60-65 مردم عراق که شیعه مذهب اند، بود و باش دارند)

- بخش شمالی و شمال خاوری (بیشتر شهر های موصل، سلیمانیه و کرکوک که در آن 15-20 درصد مردم عراق که کرد تبار اند بود و باش دارند)

- بخش باختری عرب نشین سنی مذهب (استان تکریت که در آن 10-15 درصد مردم عراق بود و باش دارند)

از دیدگاه جیواکونومیک، عراق در گستره اقتصادی جزیره نمای عرب قرار داشته و افزون بر موقعیت بسیار حساس جغرافیایی، به گمان فراوان پس از عربستان، روسیه و ایران چهارمین کشور نفت خیز جهان است که ذخایر آن در حدود ده درصد ذخایر نفتی جهان است و می تواند در آینده همچون سازواره مهمی در این گستره تبارز نماید.

در این جا می کوشیم ارزیابی عینی تاریخی از گذشته این کشور و منطقه در کل ارایه دهیم:

پیش زمینه های تاریخی :

سرزمینی که اکنون کشور عراق خوانده می شود، پیش از جنگ جهانی اول، همراه با دیگر سرزمین های های عربی جزیره نمای عربستان در ترکیب امپراتوری عثمانی قرار داشت. پس از شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و فروپاشی این امپراتوری، تاریخ منطقه به گونه یی از ریشه نوی رقم خورد.

سیاست های بریتانیا و امریکا در منطقه در جنگ جهانی اول و پس از جنگ جهانی دوم:

" ریشه های سیاست کنونی امریکا و انگلستان در عراق هم بر می گردد به پیامد های جنگ جهانی اول که میان دولت های بزرگ درگرفته بود. در یک سو اردوگاه آلمان- اتریش- مجارستان و عثمانی و در سوی دیگر اردوگاه بریتانیا، فرانسه و روسیه طرف های درگیر جنگ بودند. در آن هنگام بخش گسترده یی از خاور میانه زیر سلطه امپراتوری عثمانی بود.

بریتانیا از طریق مامور ویژه یی معروف به تی.ای. لارنس؛ که مشتریان سینمای هالیوود او را به نام " لارنس عربستان" می شناسند، به رهبران عرب قول داده بود که اگر متحد با بریتانیا در برابر فرمانروایان ترک خود بجنگند، پس از پایان جنگ، تشکیل دولت مستقل عربی را تضمین خواهد کرد.

در همین هنگام، وزیران خارجهء بریتانیا، فرانسه و روسیه سازشنامهء محرمانه یی را امضاء کردند که معروف به Sykes- picot است. این سازشنامه، سیمای خاور میانه را سر از نو می آراست و میان دولت های متحد (بریتانیا، فرانسه و روسیه) تقسیم می کرد. این پیمان محرمانه پس از انقلاب 1917 روسیه به عنوان " طرحی امپریالیستی برای بلعیدن خاورمیانه" ، از سوی حزب کمونیست شوروی فاش گردید.

پس از آن که اعراب و کرد ها پی بردند که دولت های بزرگ نسبت به آنان چه برنامه هایی دارند، شورش های دنباله داری آغاز شد که در سراسر سلطهء استعماری بر منطقه، ادامه یافت. واکنش بریتانیا در برابر شورشیان، خشن و سخت بود. در همین رابطه بود که رهبر وقت شوروی در مقاله معروف " مادهء سوخت در سیاست جهانی" به نکوهش رفتار های بریتانیا پرداخت.

پس از پایان جنگ جهانی اول در سال 1918 ، بریتانیا و فرانسه در اجرای برنامه های خود پیشی گرفتند. بنا به این برنامه ها، موافقت شد که لبنان و سوریه به مستعمرات فرانسه الحاق شوند و فلسطین، اردن، استان های جنوبی عراق، بغداد و بصره به مستعمرات انگلیس افزوده شوند. آنچه در مورد آن به توافق نرسیده بودند، این بود که موصول در شمال عراق کنونی را کی بگیرد؟ بر پایهء

قرار داد محرمانه یادشده، به توافق رسیده بودند که موصل منطقه زیر نفوذ فرانسه باشد. اما دولت بریتانیا مصمم بود تا موصل را به مستعمره جدید خود در عراق بیفزاید. برای به کرسی نشاندن این ادعا، ارتش بریتانیا موصل را در اکتبر سال 1918؛ به بهانه شکستن خط محاصره ترک ها به مدت چهار روز به اشغال خود درآورد، اما دیگر آنجا را ترک نگفت. ناسازگاری میان بریتانیا و فرانسه که راه برونرفت از درگیری آنها بر سر موصل بود، زمینه ورود امریکا به عراق و اجرای نقش آن را در عراق را فراهم کرد.

اهمیت موصل برای قدرت های بزرگ، به خاطر منابع نفت سرشار اما توسعه نیافته این منطقه بود. در سال 1917، زمانی امریکا به هواداری از بریتانیا و فرانسه وارد جنگ جهانی اول شد که طرفین درگیر به شدت خسته و فرسوده شده بودند.

در فبروری 1919 سر آرتور هرتسل از مقامات بلند پایه مستعمراتی بریتانیا، به همکاران خود هشدار داده بود: " باید هشیار باشیم که شرکت نفتی استاندارد در مورد تسلط بر عراق حساسیت فوق العاده یی دارد."

در حالی که بریتانیا و فرانسه بر منطقه تسلط داشتند، امریکا به عنوان پیش زمینه، خواستار سیاست باز شده بود. از آن جمله این که شرکت های نفتی امریکا بتوانند آزادانه با ملک فیصل پادشاه عراق که دست نشانده بریتانیا بود و انگلیسی ها تاج پادشاهی بر سر او گذاشته بودند، در مورد قرارداد های ضروری گفتگو کنند. راه حل کشاکش های موجود میان فاتحان جنگ، یافتن راهی برای شنا در دریای نفت عراق بود. این گونه بریتانیا، موصل را به عنوان بخشی از مستعمره تازه عراقی خود، زیر سلطه گرفت.

بر پایه قراردادی که میان دولت های بزرگ گذاشته شد، نفت عراق به پنج بخش تقسیم شد که این قرار داد به راه حل پنج جهته معروف است. یعنی 23/75 درصد نفت عراق به بریتانیا تعلق گرفت، 23/75 درصد به فرانسه، 23/75 درصد به هلند، 23/75 به امریکا و 5 درصد بقیه به عنوان حق دلالی به " بارون" ی به نام کالوست گل بانکیان معروف به آقای پنج درصدی که مذاکره و موافقتنامه را سازمان داده بود. این گونه صفر درصد از نفت عراق به خود عراق رسید! که این وضع تا انقلاب 1958 عراق ادامه داشت. در سال 1927 عملیات اکتشافی گسترده یی آغاز شد که در نتیجه آن به ذخایر نفتی کلانی در استان موصل دست یافتند.

دو سال بعد، " شرکت نفت عراق" متشکل از "شرکت نفت انگلیس و ایران" (شرکت نفت انگلیس کنونی) ، شل، موبیل و شرکت نفت استاندارد نیوجرسی (اکسون) تشکیل شد و در چند سال یکسره فرآورده های نفتی عراق را به انحصارکامل خود درآورد. در همین دوران مورد بحث، خاندان آل سعود، با پشتیبانی واشنگتن، بسیاری از بخش بزرگ جزیره نما های عربی همسایه را به تصرف خود درآوردند.

در سال 1930 عربستان سعودی به عنوان کالونی جدید امریکا شکل گرفت. صورت قضیه چنان علنی بود که سفارت امریکا در ریاض در ساختمان شرکت نفتی آرامکو (شرکت نفتی عرب و امریکا) مستقر شده بود! با این حال، شرکت های نفتی امریکایی و واشنگتن، هنوز

ناخشنود بودند. این شرکت ها و دولت امریکا کنترل کامل بر همه منابع نفتی خاورمیانه را می خواستند. این مطالبه بدان معنا بود که امریکا می خواست جانشین انگلیس شود.

اما فرصت طلایی برای امریکا در جنگ جهانی دوم پیش آمد. در این هنگام، امریکا و انگلیس نزدیکترین متحد یکدیگر بودند، با آن که درگیری درونی سختی میان آنها روان بود.

جنگ جهانی دوم، موقعیت انگلیس را هم در خود کشور تضعیف کرد و هم در مستعمرات آسیایی آن. در صحنه های آغازین جنگ جهانی دوم، این تردید وجود داشت که آیا اساسا بریتانیا باقی خواهد ماند؟ در چنین اوضاع، انگلستان قادر نبود موقعیت های تضعیف شده خود در مستعمرات آسیایی را ترمیم کند. حال آن که در آن سوی اقیانوس ها، امریکا به گونه روز افزونی در روند جنگ جهانی دوم توانمند تر می شد. در جنگ جهانی دوم هم مانند جنگ جهانی اول و اشنگتن برای ورود به جنگ پیش شرط هایی گذاشت.

در واپسین صحنه های جنگ جهانی دوم، دولت های روزولت و ترومن که زیر سلطهء علایق سیستم بانکی و نفتی قرار داشتند، تصمیم گرفتند که پس از جنگ جهانی دوم موقعیت برتر امریکا را در جهان تضمین کنند. این بود شرط ورود امریکا به جنگ جهانی دوم و حمایت از طرف های شکست خورده جنگ، به ویژه بریتانیا که در آن زمان کبیر بودنش به خطر افتاده بود.

عناصر کلیدی استراتژی امریکا در چنین اوضاع عبارت بود از:

- 1- برتری ارتش امریکا از نگاه مسلح بودن به جنگ افزار های هسته یی (نامتعارف) و جنگ افزار های مجاز (کنوانسیون) و این که :
- 2- انحصار جهانی جریان پول و بانک جهانی که در سال 1944 به وجود آمد و به کرسی نشستن دالر به عنوان جریان رایج پول جهانی در اختیار امریکا بود.
- 3- کنترل منابع طبیعی جهانی و به خصوص نفت، در دست امریکا بود.

در حالی که جنگ خونین در جبهه های مختلف ادامه داشت، درگیری پشت صحنه برای کنترل اقتصاد جهانی میان امریکا و انگلیس به جای باریکی رسیده بود، حجم این درگیری به پیمانیه یی گسترده بود که روز چهارم مارچ 1944 (سه ماه پیش از ورود نیروهای ارتش امریکا به نرماندی که به روز پیروزی معروف است) وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان پیامی برای فرانکلین روزولت رییس جمهوری امریکا فرستاد که در عرف دیپلوماتیک غیر عادی بود و لحنی خصمانه داشت. چرچیل به روزولت نوشته بود:

" از شما بسیار سپاسگزارم که به ما اطمینان داده اید به مناطق ما در ایران و عراق چشم طمع ندارید. بگذارید من هم از سوی خود به شما اطمینان کافی بدهم که ما هم در نظر نداریم به علایق و دارایی های شما در عربستان سعودی چشم طمع داشته باشیم. موضع من در این مورد مثل همه امور این است که بریتانیا ی کبیر اجازه نمی دهد از هیچ حقوق حقه یی که به این کشور تعلق دارد، محروم شود. حقوقی که برای دستیابی به آن زحمات کافی کشیده و تا جایی که نوکران شما به این حقوق تخطی نکنند و در ادارهء ما دخالت نکنند، واکنشی از خود نشان نخواهد داد."

این سند در کتاب " سیاست های جنگ " که به سال 1968 در نیویورک منتشر شده، آمده است.

آنچه این یادداشت به روشنی بیانگر آن بود، این بود که رهبران امریکا اراده کرده بودند تا بر ایران و عراق برای دستیابی به

نفت این دو کشور مسلط شوند²¹. این دو کشور مستعمرات جدید و بسیار پر اهمیت برای بریتانیا بودند و اراده آمریکا برای مسلط شدن بر آنها زنگ خطر را برای حاکمیت گسترده استعماری بریتانیای کبیر به صدا آورده بود.

به رغم گزافه‌گویی‌های وینستون چرچیل، بریتانیا در آن برهه هیچ امکانی برای محدود کردن قدرت آمریکا برای گستره جویی نداشت. کما این که پس از چند سال، طبقه حاکمه بریتانیا ناچار شد خود را با نقش آمریکا تطبیق دهد و تبدیل به یک شریک درجه دوم ایالات متحده شود. این نقش را بریتانیا همچنان در رابطه با آمریکا ادامه می‌دهد".

پس از جنگ جهانی دوم، که آمریکا رهبری جهان غرب را به دوش گرفت، دیگر نقش انگلیس کمرنگ شد. در این برهه، آمریکا دکترین ترومن، یعنی دادن کمک نظامی به ترکیه و ایران، ساختن پایگاه‌های راهبردی هوایی در منطقه و نقاط پیرامون آن، گسیل یک ناوگان نیرومند به دریای مدیترانه و ایجاد سازمان‌های دفاعی منطقه‌یی با شرکت کشور های منطقه که مایل به عضویت در آن بودند و یا آن‌ها را وادار به این کار کردند، را پیش گرفت تا از یک سو این کشور ها بتوانند در برابر غول کمونیسم سر پا بیایند و از سوی دیگر منافع باختر تامین گردد.

در همین رهرو بود که دالس وزیر خارجه آمریکا به کمک آنتونی ایدن، عدنان مندرس و نوری سعید که سیاستگذاران کلیدی در انگلستان ترکیه و عراق به شمار می‌رفتند، پیمان بغداد را بنیان نهاد.

نیکسون رییس‌جمهور آمریکا در سال 1969 دکترین سیاسی خود را که به "دکترین گوام" معروف شد و در آن قدرت‌های کلیدی منطقه‌یی را مسوول حفظ امنیت خود شان معرفی نمود، صادر نمود. این گونه، هسته مرکزی نظام امنیتی مورد حمایت آمریکا موسوم به "سیاست دو ستونی" مشتمل بر تکیه آمریکا بر ایران و عربستان به عنوان عوامل اصلی ثبات منطقه‌یی به وجود آمد.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، سیمای کشاکش‌های جهانی را از ریشه دگرگون کرد. " این انقلاب باعث گردید که معادلات امنیتی در منطقه از جمله دکترین نامنهاد "دوستونی" نیکسون با طرح ایجاد ژاندارم محلی با شکست روبرو شده و آمریکا با دکترین کارتر و ایجاد نیروهای واکنش سریع به گونه مستقیم خود را متعهد به حفظ امنیت در خلیج فارس نماید."

²¹. شایان یادآوری است که در این برهه، بخش بزرگی از باشندگان کشور های خاور زمین که از سیاست‌های انگلیس و روسیه (شوروی) به جان رسیده بودند، ظهور آمریکا را به فال نیک گرفته و خواهان حضور این کشور در عرصه سیاست‌های جهانی بودند. چنانچه نتیجه یک نظرسنجی پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که در عراق و سوریه مردم خواهان حضور آمریکا می‌شوند و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران موفق می‌شود با دعوت از آمریکا به عنوان "نیروی سوم" به منطقه، به قول خودش "تمامیت ارضی ایران را از دستبرد استالین" حفظ کند.

هرچه بود، این اندیشه در ایران پس از جنگ جهانی دوم به عنوان دکترین سیاسی کشور پذیرفته می‌شود و چونان آغاز مرحله تازه‌یی از حیات سیاسی ایران با حضور گسترده آمریکا در این کشور شمرده می‌شود که تا روی کار آمدن نظام جمهوری اسلام ادامه می‌یابد.

" به دنبال شکست دیدگاه های امنیتی پیشین امریکا در مورد خلیج فارس در سال 1990 بوش رییس جمهور و جمیز بیکر وزیر خارجه طرح دیگری در سیاست خارجی امریکا موسوم به "سپر بیابان" را اعلام داشتند. " . اکنون نیرو های امریکایی و انگلیسی حضور گسترده یی در کشور های عضو شورای همکاری خلیج فارس و عراق دارند و به گونه مستقیم تامین امنیت منطقه را به دوش گرفته اند.

سیاست شوروی در منطقه پس از جنگ جهانی دوم و آغاز رویارویی های تازه:

از دیدگاه تاریخی، رویارویی میان امپراتوری روسیه (به عنوان یک ابر قدرت قاره یی که استراتیژی آن بر پایه دکترین پتر کبیر- هدف راهیابی به دریا های آزاد و انطباق مرز های کانتنتال روسیه را با مرز های طبیعی چوونانی آرمانی پی می گرفت) و امپراتوری بریتانیای کبیر (به عنوان یک ابر قدرت دریایی که اندیشه تسلط بر پهنای دریا ها را شعار خود گردانیده بود) در سده نهم بیشتر جنبه جیوپولیتیکی و جیواستراتیژیکی داشت. مگر با این هم ، بیشتر مساله بازرگانی در اولویت بود.

ظهور ناپلیون در اروپا و استراتیژی کانتنتال وی تا اندازه یی آرایش نیرو را در کشاکش های جهانی دگرگون ساخت. مگر پس از شکست وی در جنگ برادین از روسیه و در پی آن از نیرو های اروپایی در جنگ واترلو بار دیگر رویارویی انگلیس به عنوان یک امپراتوری تالاسوکراسیک و روسیه به عنوان یک امپراتوری تیلوروکراسیک در همان بستر اصلی به راه افتاد. بعد ها، شکست روسیه از ژاپن در جنگ 1904 و در پی آن انقلاب 1905 روسیه آن کشور را بر آن داشت تا زمینه های نزدیکی با بریتانیا را بجوید. تحول اوضاع در اروپا بریتانیا را وادار به برداشتن گام های همانندی می گردانید. این گونه، با ظهور آلمان به عنوان یک ابر قدرت تازه نفس، بار دیگر آرایش قدرت در صحنه جهانی دگرگون گردید.

پس از پایان جنگ جهانی اول، و پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در روسیه، بعد تازه یی به کشاکش های جهانی افزون گشت و آن عبارت بود از بعد ایدئولوژیک. مگر دانشمندان کماکان بر آن بودند که کشاکش های اصلی همان کشاکش های جیوپولیتیک - جیواستراتیژیک بود. به هر رو، این دوره را می توان همچون مرحله تازه یی در بازی بزرگ ارزیابی کرد.

در آستانه جنگ جهانی دوم، قدرت آلمان - انگلیس و روسیه را وادار گردانیده به رغم اختلافات عمیق ایدئولوژیک با هم کنار آیند. مگر با شکست آلمان بار دیگر بازی بزرگ در سیمای تازه یی با نیروی تمام به راه افتاد و وارد دور تازه یی از شدت خود گردید که نام " جنگ سرد" را به خود گرفت. مشخصه بارز این دور از مرحله دوم بازی بزرگ آرایش دو اردوگاه به رهبری شوروی پیشین و ابر قدرت تازه پای امریکا بود. گذشته از آن، ابعاد این دوره با کشیده شده پای جنگ افزار های هسته یی و دیگر انواع جنگ افزار های کشتار جمعی در کشاکش های جهانی بود.

آنچه به منطقه خاور میانه مربوط می گردد، در این منطقه در بعد ایدئولوژیک شوروی از ایدئولوژی " ناسیونالیسم عربی" به رهبری ناصر و ایدئولوژی " بعثیسم" یا ایدئولوژی سوسیال دمکراسی در سوریه و

عراق پشتیبانی می نماید. در برابر آن، امریکا و غرب از یک سو از صهیونیسم اسراییل و از سوی دیگر از وهابیسیم عربستان سعودی حمایت می نماید. در افغانستان، شوروی از سیاست دولت افغانستان در مساله پشتونستان و ایدئولوژی نامنهاد " پشتونیزم " پشتیبانی می نمود. برعکس، امریکا از ایدئولوژی افراطی ناسیونالیستی " پان ایرانیزم " شاهنشاه ایران - محمد رضا پهلوی پشتیبانی می نمود.

عراق پس از جنگ جهانی دوم، شاهد دگرگونی های شگفتی برانگیزی بود. کودتا های نظامی پی در پی این کشور را به کشور کودتا ها مبدل کرد: کودتا های عبدالکریم قاسم، عبدالسلام عارف، حسن البکر و صدام حسین حزب بحث را در این کشور بر سر کار آورد که سرانجام سیطره اقلیت تکریتی سنی را به زور ماشین سهمگین نظامی به یاری حزب کمونیست شوروی پهن گردانید.

مسکو در سال 1972 با بغداد موافقتنامه همکاری به امضاء رسانید که می توان آن را نقطه عطفی در تحولات آینده این کشور شمرد.

فرمانروایی سه دهه بی صدام بر سرزمین عراق که همراه با خشونت بی مانند در درون کشور به ویژه در برابر شیعیان و کرد ها و کشاندن پای این کشور به دو جنگ خانمانسوز با ایران و کویت و در نتیجه با نیرو های ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا، برای این کشور و منطقه در کل فاجعه عظیمی بود که جبران زیان های فراوان آن دهه های بسیاری را در بر خواهد گرفت.

در دوران جنگ سرد - در دهه هشتاد سده بیستم - در مسکو چنین ارزیابی می کردند که واشنگتن و همپیمانان آن در اردوگاه اتلانتیک با از دست دادن عراق و سپس ایران [و سرانجام هم افغانستان] دست به اتخاذ هر گونه تدبیر های متقابل خواهند یازید تا جلو رخنه شوروی را به کشور های شورای همکاری خلیج فارس بگیرند. دشواری راهیابی شوروی در این " نیمقاره " همچنان با دوری گزینی آگاهانه رهبران این کشور ها از شوروی بنا به ملاحظات ایدئولوژیک همراه بود. چون نه بدون دلیل هراس داشتند که نزدیکی با مسکو روند های ضد رژیم را با پیامد های پیش بینی ناپذیری برخواهد انگیخت.

به هر رو، سرازیری سپاهیان شوروی به افغانستان، کشاکش های مرحله دوم بازی بزرگ را وارد دور تازه یی گردانید. به گونه یی که سراسر دهه هشتاد روی همین مساله می چرخید. امریکا لشکرکشی شوروی را به افغانستان همچون پیشروی شوروی به سوی خاستگاه های نفت خلیج فارس و تهدید منافع حیاتی غرب، ارزیابی نموده و در برابر آن به سختی دست واکنش یازید. برای مثال، " در حالی که در سال 1979 در کتاب سفید وزارت دفاع بریتانیا هیچ گونه اشاره یی به فعالیت های ناتو در بیرون از گستره مربوط به آن نشده بود، در سال 1980 حکومت مارگرت تاچر (نخست وزیر وقت بریتانیا) تعهد خود را به شرکت در یک پاسخ دسته جمعی غرب به تجاوز شوروی اعلام داشت. بیانیه دولت انگلیس دایر بر اقدام نظامی دسته جمعی تنها به منافع انگلیس در افغانستان مربوط نمی شد، بلکه به مصالح آن کشور در جنوب باختری آسیا و خلیج فارس ارتباط پیدا می کرد "

هارولد براون وزیر دفاع امریکا در سال 1979 از این که رفاه اقتصادی امریکا و متحدانش با خطر روبرو شده بود، ابراز نگرانی

می‌کرد. وی خاطر نشان می‌ساخت که اگر کشور های صنعتی و پیشرفته جهان از دسترسی به منابع انرژی خلیج فارس محروم شوند، نتیجه اش ورشکستگی و به درد سر افتادن متحدان و اقتصاد جهانی جهانی خواهد بود.

کسانی چون برژنسکی- مشاور امنیت ملی کارتر و اسکوکرافت- مشاور امنیت ایالات متحده در همان زمان سیاست مهار دوگانه را شکست خورده توصیف می‌کردند. ایشان بر این بودند که ایران و امریکا منافع مشترکی در خلیج فارس آسیا میانه، قفقاز، عراق و افغانستان دارند. اشتراک میان ایران و امریکا در مجموع بیشتر از تضاد منافع آنها است.

سیاست های کنونی روسیه در قبال جهان عرب و خاور نزدیک: پس از فروپاشی شوروی پیشین، دولت روسیه در سیمای نوینی تبارز کرد و اصول سیاست خارجی تازه خود را اعلام داشت. این سیاست روسیه بنا به اعلامیه های رسمی وزارت امور خارجه این کشور مبتنی بر پراگماتیسم و ریالیسم است. با این هم، گروهی از کارشناسان برآوردند که به گونه یی که رفتار های این کشور در پهنه سیاست های جهانی نشان می‌دهد، روسیه با برون آیی از حالت بحران و دستیابی به ثبات، رفتار های خود را همپا با پیشرفت و توانمندی اقتصادی کشور آهسته آهسته متحول خواهد نمود.

در روسیه چند مدل سیاست خارجی مطرح است. یکی دکترین رسما اعلام شده دولت است. افزون بر آن، یک دیدگاه جیوپولیتیکی به نام دکترین سمت گیری اروآسیایی سیاست خارجی نیز مطرح است که از سوی برخی از سیاست شناسان روسی پیش کش می‌شود. بر پایه این دکترین، روسیه باید با توجه به سرشت اروآسیایی جغرافیای سیاسی خود در پی اتحاد استراتژیک با کشور های اروپایی از یکسو و کشور های آسیایی از جمله کشور های اسلامی از سوی دیگر در یک ساختار فراگیر باشد تا بتواند در کشاکش های جیوپولیتیکی بر امریکا و در واقع تالاسوکراسی چیره گردد.

با توجه به همین نکته، "جهان عرب و خاور نزدیک به حواشی سیاست خارجی روسیه نه تنها از دیدگاه به شمار بودن کنسپتوئل جهات اولویت دار و نه به آن پیمانه به دلیل اعلام جداگانه بودن دور نما های اقدامات فعال در این منطقه مربوط می‌گردد. " کانسپت سیاست خارجی فدراسیون روسی" آن را به گستره پهن تر جیوپولیتیکی - " مدیترانه بزرگ شامل می‌گرداند که همچون " گره پیوند دهنده " برای " خاور نزدیک، منطقه دریای سیاه، قفقاز و حوضه دریای خزر بررسی می‌گردد". این اندیشه، به گونه پیگیرانه با پدید آیی ساختارهای نو جیوپولیتیکی که در برابر نظام " چند قطبی" معاصر جهانی بیستد، که می‌بایست اهمیت جهات اساسی سیاست روسیه را مبنی بر همکاری با کشور های مستقل پدید آمده بر روی ویرانه های شوروی پیشین، نهاد های جامعه اروپایی، کشور های بالکان و ایران- برجسته گرداند، تکامل می‌یابد.

اما در کانتکست این ساختار ها، جهان عرب و خاور نزدیک سر از نو با مبدل گردیدن به چیزی نه بیش از موضوع حل مسایل پراگماتیک خودی - در میان آن در گام نخست " پیش بری منافع اقتصادی روسیه" به شمول به نوبه نخست " مساله گزینش مسیر های مهم رسانایی انرژی " برای روسیه بیرون از بازی می‌ماند.

برخی از دانشمندان و سیاست شناسان روسی که هوادار اتحاد استراتژیکی روسیه با غرب هستند، گرایش های اروآسیایی را در مشی سیاست خارجی روسیه این گونه به تازیانه نقد می بندند:

" اندیشه بیهوده حاکم بر نخبگان دولتی و افکار عمومی روسیه (مبنی بر این که جهان عرب درست مانند اسراییل ناگزیر است با توجه به " موقعیت از پیش تعیین شده تاریخی" خود، متمایل به اتحاد با روسیه- کشوری که سر از نو، به عنوان مخالف نظام مناسبات بین المللی کنونی چند قطبی تبارز نموده است، باشد)، به شالوده نهانی تیوری رفتار های منطقه یی دولت روسیه مبدل گردیده است."

به هر رو، سیاست های روسیه در منطقه، اکنون بیشتر واکنشی است و در گام نخست منافع اقتصادی محدود را مطمع نظر دارد تا باشد که در آینده چه شود.

آنچه شایان یادآوری است، این است که روسیه از دیدگاه نظامی یک ابر قدرت است و با توجه به پوتنسیال عظیم علمی- فنی و داشتن بزرگترین منابع انرژی و معادن جهان می تواند در چند دهه دیگر بار دیگر همچون یک ابر قدرت تبارز نماید.

سازمان کشور های صادر کننده نفت (اوپک) و نقش آن در دهه هشتاد سده بیستم²² پیش از آن که به اصل مطلب بپردازیم، نگاهی به تحولات خاور میانه و وضعیت کشور های تولید کننده نفت در دهه هشتاد می افکنیم:

"سازمان کشور های صادر کننده نفت در سپتامبر 1960 با اشتراک پنج کشور عراق، کویت، عربستان سعودی، ایران و ونیزویلا در بغداد پی ریزی گردید که در پی آن، کشور هایی چون قطر (1961)، اندونیزیا (1962)، لیبیا (1962)، امارات عربی متحده (1967)، الجزایر (1969)، نایجیریا (1971)، اکوادور (1973) و گابون (1975) نیز به آن پیوستند.

هدف عمده اوپک را "پیشگیری سیاست واحد" نفتی از سوی همه کشور های عضو "با توجه به منافع مشترک آن ها" به خاطر ایجاد سیستم با ثبات قیمت برای نفت، به منظور تثبیت یک منبع دائمی درآمد دولتی و به دست گرفتن کنترل صنعت تولید نفت از سوی این کشور ها تشکیل می دهد.

عالیترین ارگان این سازمان- مجمع نمایندگان کشور های عضو است که هر سال دو بار برگزار می گردد. کنفرانس نمایندگان همچنان درخواست های ممکنه کشور ها در رابطه با عضویت درین سازمان را نیز به تصویب می رساند. پذیرش به عضویت سازمان بر اساس سه چهارم آرای عمومی صورت می پذیرد. شرایط عضویت درین سازمان این است تا "کشور از یک سو صادر کننده نفت باشد؛ به گونه یی که صدور نفت- بخش عمده اقتصاد آن کشور را تشکیل دهد و منافع آن با دیگر کشور ها در تراز برابر و یا همانند قرار داشته باشد.

هر یک از اعضای سازمان، در تمام ارگان های آن به گونه برابر نمایندگی دارند. کنفرانس، خطوط سیاسی سازمان کشور های صادر کننده نفت را تعیین می نماید. در تحت رهبری این کنفرانس، یک

²². این بخش تحقیق را آقای یوسفی کارمند پیشین مدیریت تدقیق و مطالعات وزارت امور خارجه انجام داده اند. ما از نوشته ایشان را در این جا با ویرایش جدی بهره گرفته ایم.

شورای نمایندگان حکومت قرار داشته و دبیر کل یا منشی عمومی سازمان (که به گونه دوره یی به نوبت هر یک برای يك سال دوره کار برگزیده می شد)²³ زیر رهبری شورای نمایندگان حکومت کار می کند. رییس در وقفه زمانی هر یک از نشست های شورا، امور دبیرخانه (سکرتاریت) را رهبری می کند. دبیرخانه با مقر آن (تا 1965 در ژنو) در وینا از پنج بخش کار اداری، اقتصادی، اطلاعات، مسایل حقوقی و فنی تشکیل یافته است.

با آغاز دهه هفتاد، مبارزه کشورهای عضو "اوپک" در برابر شرکت های خارجی به ویژه انحصارات نفتی مربوط آن، به پیروزی های چشمگیری رسید. دگرگونی اوضاع در عرصه بین المللی به سود صلح، دموکراسی و ترقی اجتماعی، زمینه مساعدی را برای عرضه و تقاضا در بازار های نفتی جهان به میان آورد. اتخاذ مواضع واحد از سوی کشورهای اوپک، در امر فروپاشی نظام غارتگر امتیازی انحصارات در صنایع نفت و در امر برهم زدن مناسبات "غیر عادلانه" در عرصه بهاگذاری (تعیین قیمت) و دیگته تبعیض آمیز آن از سوی شرکت های انحصاری نفتی، نقش مهمی را بازی نمود.

با ملی شدن شرکت های نفتی خارجی و ایجاد صنایع نفتی ملی، موقف این کشور ها در برابر انحصارات نفتی تحکیم بیشتر یافت. مبارزه کشورهای اوپک را می توان همچون مبارزه هدفمند این کشور ها در راستای رهایی از وابستگی و استعمار دانست. در این جا بایسته است از ملی شدن صنعت نفت در ایران در دورن نخست وزیری دکتر مصدق زمانی که مهندس بازرگان رییس شرکت نفت ایران بود، یاد کرد.

کشور های عضو اوپک در سال 1980 نزدیک به 50 میلیارد تن نفت - 65 در صد ذخایر کشف شده جهانی را - در اختیار داشتند. این کشور ها تا آن زمان 60 در صد تولید نفت خام را انجام داده و بیش از 90 در صد نیاز بازار آزاد نفت را برآورده می ساختند. بر پایه برخی از آمار، در دهه هشتاد سده بیستم، بیش از 95 در صد واردات نفت اروپای باختری و جاپان و نزدیک به 60 در صد واردات نفت ایالات متحده امریکا، ازین کشور ها تأمین می گردید.

در کشور های عضو اوپک، در آغاز دهه هشتاد، بیش از 300 میلیون نفر زندگی می نمودند. نفت همچون بزرگترین ذخایر طبیعی این کشور ها به شمار می رود. بخش بزرگ و چشمگیر چنین ذخایر به ترتیب در عربستان، ایران، عراق و کویت شناخته شده است. نفت 35 تا بیش از 90 در صد درآمد صادراتی کشور های عضو اوپک را می سازد.

در نتیجه مبارزات پیروزمندانه کشورهای عضو اوپک در برابر انحصارات نفتی، درآمد ارزی این کشور ها به گونه سرسام آوری بالا رفته، از سال 1970 تا 1974 به بیش از 15 برابر و در سال 1975 به 100 میلیارد دلار رسید. از سوی دیگر، نفت به فاکتور مهم اقتصادی و دستاویز مؤثری در عرصه سیاست خارجی و داخلی مبدل گردید. به رغم تفاوت های چشمگیر در ساختار اقتصادی و اجتماعی کشورهای عضو اوپک و مواضع متفاوت رژیم های حاکم بر این کشور

²³ پس از درگرفتن جنگ خانمانسوز ایران و عراق، بر اثر اختلافاتی که میان ایران و کشور های عربی پدید آمد، کشور های مذکور برای جلوگیری از رسیدن ایران به دبیرکلی سازمان که در آن برهه باید طبق نوبت اوپک را رهبری می کرد، اصل نوبتی بودن را برهم زدند و این گونه کرسی دبیر کلی این سازمان از میان رفت.

ها در قبال مسایل بین المللی، باز هم این سازمان، نقش مهمی را در دهه هشتاد در مبارزه کشورهای رو به رشد در امر زدایش استثمار انحصارات جهانی و ایجاد مناسبات عادلانه اقتصادی بین المللی بازی نمود.

در پی ایجاد این سازمان در سپتامبر 1968، در چهارچوب کشورهای عربی "سازمان کشورهای عربی صادر کننده نفت" (OAPEC) متشکل از مصر، الجزایر، بحرین، عراق، قطر، کویت، لیبی، عربستان سعودی، سوریه و امارات عربی متحده که مقر آن در کویت است، ایجاد گردید. سهم این کشورها در مجموع تولید بازار آزاد در بخش نفت خام در سال 1977 برای مثال، 40 درصد و همچنان ذخایر طبیعی کشف شده آن 50 درصد کل ذخایر جهان سرمایه داری²⁴ قلمداد گردیده بود. عالیترین ارگان این سازمان شورای وزیران نفت کشورها است که سالانه دو بار تشکیل جلسه می دهد. شایان یادآوری است که کشور مصر به علت امضای قرارداد صلح مصر- اسرائیل، به تاریخ 1979/3/26، در اپریل همان سال از عضویت سازمان رانده شد.

به گونه یی که روشن است، در دهه های پنجاه و شصت سده بیستم، در بخش بهره گیری از مواد خام انرژی زا دگرذیسی اساسی پدید آمده و با پیشرفت تکنولوژی، زغالسنگ- آهسته آهسته جای خود را به نفت سپرد و در کشورهای پیشرفته، بهره گیری از آن، روز به روز رونق گرفت و همچون "مناسب ترین" ماده در صنایع به کار گرفته شد.

در سال های آغازین کشف خاستگاه های نفت در کشورهای رو به رشد (در آغاز سده بیستم)، به ویژه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و رژیم های تحت الحمایه امپراتوری بریتانیا در خلیج فارس، استخراج و صدور نفت یکسره در اختیار شرکت های بزرگ انحصارات نفتی غرب قرار داشت که خود بهای نفت خام و نفت پالایش شده این کشورها را دیکته می نمودند. هرگاه نگاهی به جدول بهای نفت خام در سال های 1950 تا 1983 بیندازیم، چهرهء تاراجگر کمپانی های نفتی و تسلط انحصارات بزرگ جهانی مربوط به آن در این برهه، روشن می گردد.

درین جدول که در هفته نامه هاریزونت چاپ آلمان شرق پیشین به چاپ رسیده است، بهای نفت در مدت نزدیک بیست سال یعنی تا سال 1970 تنها در محدوده کمتر از یک دالر در بشکه تا 2 دالر در نوسان بوده است و تنها در سال 1973، آن هم نزدیک یک و نیم دهه پس از تأسیس اوپک به رقم 5 دالر بالا رفته است. سپس به تدریج تا سال 1979 به چکاد بالایی یعنی به بیش از 33 دالر در بشکه نفت رسیده است. برخی از منابع، این رقم را در برخی از وقفه های زمانی در آن سال حتی 36 دالر به نشر سپرده اند.

به رغم مبارزه اوپک در دهه هشتاد سده بیستم در زمینه تعیین بهای نفت خام که به پیمانیه پی پیروزمندانده بوده است، شرکت های انحصاری نفتی، بنا به داشتن موقف برتر در بخش مدیریت، ترانسپورت، امکانات بزرگ علمی - فنی مانند تکنولوژی تفحص، اکتشاف، بهره برداری و پالایش و مانند آن، سود فراوانی به دست آوردند. انحصارات با بهره گیری از مناسبات نو استعماری و عقب

²⁴. در دهه هشتاد هنوز شوروی و اردوگاه کشورهای سوسیالیستی فرو نپاشیده بود.

ماني ديگر کشور ها در همه بخش هاي اقتصادي، علمي، فني (همه اين کشور ها، به ويژه کشور هاي عربي صادر کننده نفت در بند نظام "يك رشته يي" اقتصاد که يکسره وابسته به درآمد نفت است، اند) که در حيطهء مناسبات ويژه و به شدت وابسته به انحصارات خارجي قرار دارند، تسلط اقتصادي- سياسي و نظامي خويش را به پيمانهء گسترده و در ابعاد گوناگون حفظ نموده بودند.

ياد آور مي شويم که برخي از اين کشور ها که داراي درآمد هنگفت ارزي از ناحيه فروش نفت اند، در دهه هشتاد سپرده هاي درشتي را در دسترس بانک هاي خارجي گذاشته و در همکاري با آن ها در مناسبات اقتصادي- سياسي بين المللي به سود آن عمل نموده و چونان پشتوانهء نيرومند پولي اين بانک ها به ويژه بانک هاي امريکايي نقش داشتند. اين کشور ها، گذشته از آن که در دهه هشتاد بزرگترين خريدار جنگ افزار هاي پيشرفته امريکايي به شمول هواپيما هاي "آواکس" بودند، هم اکنون نيز به عنوان بنيادگذاران و تکیه گاه اصلي "شوراي همکاري خليج" به شمار مي روند که همکاري هاي نظامي شورا نيز از سوی اين کشور ها و به مشورهء امريکا شامل اهداف آن سازمان گرديده است.

اين کشور ها در سياست هاي منطقه يي و جهاني، به ويژه در کشور هاي اسلامي، مورد حمايت کامل امريکا اند. اين در حالي است که اين کشور ها در سال 1973 - در جريان جنگ اعراب و اسراييل، از نفت همچون حربه کاراي سياسي در برابر کشور هاي "پشتيبان" اسراييل کار گرفتند (به باور برخي از آگاهان، مرگ ملک فيصل نمي تواند با اين سياست ربط نداشته باشد) و باعث تشديد "بحران انرژي" در جهان گرديدند. اين اقدام به عنوان "شوڪ" اقتصادي در سراسر نظام جهاني اقتصاد ارزيابي گرديد.

براي مثال، عربستان، در دهه هشتاد سده بيستم (به قول تايمز آف انديا 24 جون 1982)، در چهارچوب همکاري هاي نزديک با باختر- سالانه بيش از 3 ميليارد دلار در امر پيشبرد پويايي هاي برنامه ريزي شدهء کمونيزم ستيزي تخصيص داده بود.

به گونه يي که در بالا نيز ياد آور گرديديم، موضوع انرژي و نوسان هاي قيم که در سال 1986 افت شگفتي برانگيزي داشت، چونان موضوع مهم و حاد اقتصادي در مطبوعات جهان بازتاب گسترده داشت که در بارهء آن گزارش هاي بسياري را به نشر مي سپردند. با بررسي گذشتهء بازار نفت و سياست کشور هاي باختر در برابر آن، مي بينيم که اين کشور ها به "شوڪ" سال 1973 و افزايش بعدي قيم که باز هم سود بزرگ انحصارات در آن نهفته بود، با بي تفاوتي ننگريسته، اقدامات گسترده يي را در راستاي "کاهش" ميزان وابستگي به منابع انرژي نفت و گاز- از جمله با ايجاد هر چه گسترده تر دستگاه هاي توليد برق هسته يي و مانند آن به راه انداختند.

افزون بر آن، انحصارات از راه بلند بردن حجم صادرات نفت شمال اروپا و کاهش قيمت به شمول کارگيري از ذخاير عظيم قبلاً خريداري شده در بندر هاي آمستردام و غيره، بهاي نفت را به شدت پايين آورده، در چهار چوب سياست کلي تاراجگرانه، در رابطه با خريد مواد خام از کشور هاي رو به رشد، ضربهء شديد و جبران ناپذيري بر اقتصاد اين کشور ها وارد آورده، در آمد هاي ارزي آن ها را به شدت کاهش دادند.

سیزده کشور عضو "اوپک" در طول این زمان، تلاش ورزیدند با اتخاذ تصمیم مؤثر از راه کنترل حجم کلی تولید نفت خام و تعیین سقف در کل و برای هر یک از اعضای سازمان در بخش تولید و هم در بهای فروش نفت خام، جلو افت قیمت را گرفته و ثباتی را در بازار های فروش نفت صادراتی به وجود آوردند. مگر با این هم، بازار هاری فروش نفت با توجه به اوضاع متفاوت اقتصادی-سیاسی و اجتماعی هر یک ازین کشور ها و به ویژه به درازا کشیدن جنگ میان دو کشور همجوار ایران و عراق که هر دو از اعضای این سازمان اند، با اقدامات دیگر کشور های صادر کننده چون مکزیکو که زیر بار سنگین وام های خارجی ناگزیر است به هر بهای ممکن، نفت را به بازار بیاورد، ثبات لازم را به خود نگرفت. افزون بر آن، برخی از کشور ها - به ویژه عراق به این تصمیم پایبندی نشان نداده، نفت تولید خود را به قیمت های متفاوت زیر نام قرارداد های دراز مدت به نرخ های پایین تر از حد معینه به فروش می رسانیدند.

موضوع تعیین سقف تولید نفت درین کشور ها و صدور آن بیشتر در نیمه دوم دهه هفتاد و در آغاز دهه هشتاد- که اکنون بسیار جدی مطرح می باشد-، شامل دستور کار بحث های کنفرانس های کشور های عضو اوپک گردیده است.

در گزارشی که در شماره 15 "هاریزونت" چاپ آلمان شرق در سال 1983 زیر عنوان "هفت پرسش در باره طلای سیاه" به چاپ رسیده است، می خوانیم که کشور های اوپک در جلسه اخیر آن، سقف نهایی حجم تولید را برای سازمان اوپک (متشکل از 13 کشور) 17/5 میلیون بشکه در روز تعیین نموده، در عین زمان نرخ بعدی فروش نفت خام را 29 دلار فی بشکه تصویب نمودند (یک بشکه-159 لیتر، یک میلیون بشکه در روز = 50 میلیون تن در سال).

برای دستیابی به روشنی بیشتر، سقفی را که برای هر یک از کشور های عضو اوپک تعیین شده بود، از نظر می گذرانیم:

سقف حجم تولید نفت هر یک از کشور های عربستان، ایران، وینزویلا، نیجیریا، اندونیزیا، عراق، لیبیا و امارات متحده عربی (به میلیون بشکه) به ترتیب- 5/0، 2/4، 1/7، 1/3، 1/3، 1/2،

1/1، و 1/1، کشور های کویت، الجزایر، قطر، اکوادور و گابون به ترتیب- 1/0، 0/7، 0/3، 0/2 و 0/2.

یادداشت- مجله هاریزونت چاپ برلین در شماره 15 سال 1983 خود برای ایجاد تصور تقریبی در مورد نوسان های بهای نفت در بازار های جهانی طی سال های دهه هشتاد، جدول زیر را که ارقام آن از منابع گوناگون گرد آوری گردیده است، ارائه داده است. این جدول را از نظر می گذرانیم:

در سال های 1970، 73، 75، 79، 80، 81، 82، 83، 84 و 85

بهای نفت به ترتیب کمتر از 2، 5، 12، 24، 28/75، 29، 34، 36

و در سال های 1986، 1987 و 1988 به ترتیب 9/28، 18 و 18 دالر بوده است.

با نگاهی به جدول بالا، می توان گفت که تا سال 1970 (مدت نزدیک به بیست سال) نفت به بهای در حدود یک دالر در بشکه و حتی کمتر از آن، از سوی شرکت های انحصاری نفتی به تاراج برده می شده است.

درشت ترین رقم فروش نفت، در دوران اوج فروش نفت در سال 1980 قلمداد گردیده است. پس از آن، به تدریج نوسان هایی به زیان کشور های اوپک آغاز و در سال 1986 افت بس بزرگی از 28 دالر در بشکه به 9 دالر در بشکه گزارش یافته است. این افت را بهای نفت خام تنها در چند ماه محدود متحمل شده بود.

شایان یاد آوری می دانیم که کشور های دیگری هم در جهان اند که ذخایر عظیم نفت دارند و خارج از چنین سازمان ها تولیدات خویش را عرضه می دارند. مگر به گونه یی که در شماره 3 مجله "هاریزونت" سال 1984 دیده می شود، هژده کشور - بزرگترین کشور های تولید کننده نفت در سال 1983 اند که 2757 میلیون تن نفت تولید نموده بودند. این کشور ها 8/88 درصد کل تولیدات جهان را در اختیار داشتند. از جمله این 18 کشور، 10 کشور آن را اعضای "اوپک" تشکیل می دهند. عربستان در دهه هشتاد سده بیستم، پس از شوروی (با تولید 616 میلیون تن- 22/4 درصد) و امریکا (با تولید 487 میلیون تن- 17/7 درصد)، جایگاه سوم را (با تولید 246 میلیون 8/9 درصد) و ایران مقام پنجم را پس از مکزیکو دارا بود.

پژوهش ها نشان می دهد که تنها در بخش تفحص و اکتشاف نفت در سال های 1972 تا 1982 نزدیک به 122/7 میلیارد دالر هزینه شده بود. برخی از آمار نشان می دهد که حجم تولید کشور های غیر از اوپک در سال های دهه هشتاد افزایش چشمگیری یافته و از رقم 27 میلیون بشکه در روز در سال 1973 به 38 میلیون بشکه در روز در سال 1983 افزایش یافته بود. کشور های اوپک که در بالا هم از آن یادآوری کردیم، در همان سال به امید حفظ ثبات در بهای نفت، سقف تولید را 17/5 میلیون بشکه تعیین نمودند.

به گفته روزنامه پاتریوت (شماره 11 مارچ 1985) یک سال بعد، کشور های اوپک، تراز تولید را 19/5 میلیون بشکه تعیین نمودند. درین هنگام، در سراسر جهان 55 میلیون بشکه نفت خام در روز تولید گردیده بود. در حالی که در سال 1979 این رقم 65/6 میلیون بشکه در روز گزارش یافته بود. این خود کاهش بزرگی را در حجم تولید نشان می داد. این نمایانگر آن است که گرایش در راستای کاهش مصرف نفت تاحدی اثرات خود را در جهان سرمایه داری وقت از خود به جا گذاشته بود.

روزنامه پاتریوت در این شماره، ضمن تبصره یی می نویسد که بهای نفت در جریان جنگ اعراب و اسراییل ناگهان چار برابر افزایش یافته، در پی آن، پس از انقلاب ایران، بار دیگر از 18 دلار برای هر بشکه در سال های 80- 1979 به 36 دالر در بشکه بالا رفت.

یکی از سال های بس دشوار و سخت برای کشور های صادر کننده نفت- به ویژه کشور های با نظام تکرشته یی اقتصاد - سال 1986 بود. درین سال - برای نمونه، روزنامه "دان" چاپ پاکستان در شماره مؤرخ 10 فبروری 1987 می نویسد که - مناقشه بر سر تعیین بهای نفت، به بحران منجر گردید. افت شدید بهای نفت در سال 1986 دشواری هایی بزرگی را به وجود آورد. برای مثال، صاحبان پالایشگاه های نفت در امریکا در ماه جولای سال 1986 به طور میانگین 12 دلار در ازای هر بشکه پرداختند، در حالی که یک سال پیش، برای همان مقدار نفت خام 26 دلار می پرداختند.

در پی افت قیمت ها و کاهش حجم تولید نفت، با نوسان های منفی در ارزش برابری دالر در برابر دیگر ارز های خارجی، درآمد های ارزی کشور های اوپک از فروش نفت از 275 میلیارد دالر در سال 1980، به 130 میلیارد دالر در سال 1985 سقوط نمود. عربستان به عنوان بزرگترین کشور صادر کننده نفت اوپک، هنگامی کوشید سهم آن را در بازار های جهانی تثبیت و تنظیم نماید، که قیمت ها به شدت سقوط نموده و درآمد کشور های اوپک باز هم در سال 1986 کاهش چشمگیری دیده و به مرز 75 میلیارد دالر در سال 1986 (که 70 درصد کاهش را در مقایسه با سال 1980 نشان می داد)، رسیده بود.

بر پایه گزارش های رسانه ها، کشور های اوپک در ماه دسامبر سال 1986 پس از جر و بحث های بسیار، سقف حجم تولید نفت و صدور آن را تا 15 تا 16 میلیون بشکه در روز و بهای فروش هر بشکه را 18 دالر تعیین نموده بودند. برخی از رسانه ها خبر می دهند که کشور های عضو اوپک در موافقتنامه دسامبر 1982 برای هر ربع سقفی را معین کرده بودند. این مرز را رسانه های گروهی در سال 1987 - ، 15 در ربع اول و 16/3 در ربع دوم گزارش دادند.

روزنامه "دان" چاپ پاکستان در شماره 8 فبروری 1987 خود، در رابطه با تصمیم ماه دسامبر 1986 کشور های اوپک می نویسد که یکی از تغییرات اساسی درین تصمیم، همانا پذیرش کاهش 1/1 میلیون بشکه از کل حجم تولید عربستان سعودی از سوی آن کشور شمرده می شود. این گونه، تولید عربستان از مرز 4/9 میلیون بشکه به 3/8 میلیون بشکه در روز کاهش یافت.

همین روزنامه همچنان می نویسد که حجم تولید نفت در سراسر جهان در ماه جنوری سال 1987 به حدود 45/7 میلیون بشکه در روز رسیده بود. این رقم مقدار 1/3 میلیون بشکه در روز نسبت به ماه دسامبر سال پیش کمتر نشان داده شده است. این کاهش را نتیجه تصمیم اوپک می دانند.

گزارش ها همچنان می رساند که زیان های مالی کشور های خلیج فارس از ناحیه درآمد نفت در سال 1986 چشمگیر بوده است. روزنامه "دان" چاپ پاکستان در شماره اول فبروری 1987 زیان قطر را 43 درصد، عمان را 40 درصد، امارات متحده عربی را 33 درصد، بحرین را 35 درصد و عربستان سعودی را 30 درصد گزارش داده است. این روزنامه می نویسد: " هرگاه بهای هر بشکه نفت در سال 1987 هژده دالر بماند، درآمد کل ارزی این کشور ها به 37/7 میلیارد دالر که 16 درصد کاهش نظر به سال 1986 را نشان می دهد، بالغ خواهد شد".

همین روزنامه همچنان به قول یکی از اقتصاد دانان "بانک بین المللی خلیج" [فارس] به نام هانری اعظم، می نویسد که " پس از چار سال پی در پی کاهش درآمد کشور های خلیج فارس، امید می رود تا درآمد سالانه از درک نفت به حجم 35 تا 40 میلیارد دالر برای نفوس نه بیشتر از 15 میلیون از مرز فراوانی بیشتر باشد. " باید یادآور گردید که به رغم فیصله های اوپک، باز هم تراز (سقف) تولید و یا بهای فروش در معاملات از سوی کشور های عضو، رعایت نمی گردد. روزنامه "دان" در شماره 11 فبروری 1987 درین باره می نویسد که اوپک در گذشته نیز همواره چنین تراز هایی را تعیین نموده بود، مگر همین کشور ها آنقدر تولید و به بازار

عرضه داشتند که بهای نفت از بالای 30 دالر در سال 1985 به 9 دالر در جولای 1986 پایین آمد.

گزارش های رسانه های گروهی همچنان می رساند که یک شرکت نفتی عربستان سعودی با چار شرکت نفتی امریکایی به نام "ارامکو" (که در سال 1976 سهام آن ها در این کشور "ملی" گردید)، قرارداد دراز مدتی در زمینه فروش نفت خام (سبک و با کیفیت خوب) به بهای 17/52 دالر در هر بشکه به امضاء رسانیده بود. بنا بر همین گزارش ها، عربستان در ماه فبروری 1987 بر پایه همین قرارداد، نیمی از نفت تولیدی خود را به شرکت های گروه ارامکو و بقیه آن را بر پایه قرار داد های گوناگون می فروخت. این منابع، حجم تولید عربستان را در ربع اول سال 1987 4/133 میلیون بشکه نفت خام در روز برآورد می نمودند.

همین منابع همچنان خبر می دهند که کشور های اوپک با تعیین چنین ترازی متوقع بودند تا بهای نفت را از 18 دالر در سال 1987 به 20 دالر در سال آینده در صورتی که سقف تولید را 17 میلیون بشکه حفظ کنند، افزایش داده و ثبات نسبی را به وجود آورند.

کشور های اوپک در ماه اپریل 1987 تنها 16 میلیون و 300 هزار بشکه نفت در روز تولید نموده بودند. که در مقایسه با تراز معینه در دسامبر 1982 (که 17 میلیون بشکه در روز بود) و ماه مارچ 1982 یک کاهش را نشان می دهد. مگر بر پایه همین منبع، در آن هنگام کشور های اوپک نیمی از ظرفیت تولیدی خود را که 34 میلیون بشکه در روز تخمین شده است، تولید نکرده بودند. پژوهش ها نشان می دهند که مصارف جهانی نفت در دهه هشتاد، روزانه 60 میلیون بشکه تخمین می گردید. سهم کشور های اوپک در بازار بین المللی در این دهه 30 درصد را تشکیل می داد.

به گونه یی در بالا هم یادآور گردیدیم، در دهه هشتاد سده بیستم، گذشته از یک رشته پیشرفت ها در مبارزهء شماری از کشور ها در چهارچوب اوپک در راستای برآورده شدن برخی از خواست های شان در زمینه فروش نفت و تعیین بها، با توجه به سرشت رژیم های با نفوذ درین سازمان و روابط آن ها در کل با انحصارات جهانی، این سازمان دستاویز مهمی در دست این انحصارات که از آن خیلی ماهرانه بهره می گرفتند، بیش نمی توانست باشد. در این دهه، اوپک ده ها و حتا صد ها میلیارد دالر را به گونه یی به کیسه شرکت های انحصاری و بانک های مربوط آنها ریخت.

بر پایه یکی از سنجش ها، در آمد ارزی تنها 13 کشور عضو اوپک از سال 1973 تا 1980 از فروش نفت به نزدیک به 893 میلیارد دالر می رسید که از جمله 660 میلیارد دالر آن را برای خرید کالا های مصرفی به شمول کالا های لوکس و ماشین آلات صنعتی و جنگ افزار هزینه نموده و بقیه آن را که نزدیک به 233 میلیارد دالر برآورد می گردید، در بانک های انحصارات چند ملیتی پس انداز و یا سرمایه گذاری نمودند و این گونه بر نیرومندی این بانک ها و قدرت پویایی و معاملات آن ها در چهار چوب سیاست نو استعماری افزودند. درین پیوند، بایسته می دانیم تا به یک مثال دیگر که در نشریهء "آسیا و افریقای امروز" به زبان انگلیسی شمارهء 2 سال 1983 به چاپ رسیده بود، نظر بیندازیم:

" بانک های چند ملیتی در سال های اخیر به گونه بی سابقه و به پیمانہ گستردہ شعبی در خارج ایجاد نموده اند. برای نمونہ در حالی کہ در سال 1965 تنها 11 بانک امریکایی در خارج از آن کشور شعبی داشتند، در سال 1975 این رقم بہ 732 شعبہ 125 بانک امریکایی در 59 کشور گزارش گردید. این رشد در عین زمان پس از پنج سال از سپری شدن عمر اوپک دیدہ شدہ است. این خود آشکارا نشان می دہد کہ در آمد ارزی از ناحیہ فروش نفت کہ شرکت های انحصاری بہ گونه مستقیم و غیر مستقیم برآن تسلط دارند، تحرك بزرگی بہ کار و پویایی بانک ها و مؤسسات پولی بین المللی زیر نفوذ کشور های بزرگ بخشیدہ است.

همچنان شایان یادآوری است کہ افزون بر اوپک، تا کنون سازمان هایی دیگری زیر نام های دیگر ایجاد گردیدہ است کہ در عقب آن، باز ہم طرح های دقیق و اهداف آزمندانہ انحصارات نہفتہ است، مگر بہ خاطر پردہ پوشی بر اعمال و همچنان برای خشنودی خاطر برخی از نیرو های ملی گرا و جلوگیری از شدت تبلیغاتی نیرو های دموکراتیک درین کشور ها، برای این سازمان ها نام های پوششی می دہند."

جنگ عراق با ایران و پیامد های آن:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، رژیم بعثی عراق بہ رہبری صدام حسین با بہرہ گیری از اوضاع پدید آمدہ در ایران، بہ این کشور یورش برد. دردمندانہ، این جنگ خانمانسوز دستاوردی جز نابودی و بربادی امکانات بزرگ مالی، و مادی و جانی دو کشور نفت خیز منطقہ و پایین آمدن بہای نفت و سرازیری جنگ افزار های سهمگین در یک نبرد فرسایشی نداشت. سرانجام این جنگ در حایی کہ عراق و منطقہ را با چالش های بسیاری روبرو گردانیدہ بود، با پادرمیانی سازمان ملل با انجام گفتگو های غیر مستقیم پایان یافت.

حمله عراق بہ کویت و حملہ های ناتو بہ رہبری امریکا بہ عراق:

صدام حسین پس از پایان جنگ عراق و ایران بہ رغم هشدار های پی در پی جامعہ جهانی بہ کویت لشکر کشید و این کشور را اشغال نمود. اشغال کویت چیزی نبود کہ امریکا بتواند با آن شوخی نماید. از این رو، بہ همکاری متحدان خود بہ عراق حملہ کرد و نیرو های عراقی را از کویت بیرون راند. در پی آن عراق را یک دہہ آژگار بہ محاصره کشید و سرانجام رژیم صدام حسین را سرنگون نمود. این گونه، کارنامہ سیاه رژیم که نزدیک سہ دہہ بر مردم بینوای عراق بہ زور سرنیزہ فرمان می راند، بہ پایان رسید.

نقش چین در منطقہ:

" در سال های گذشتہ اقتصاد چین بہ گونه پیگیری توسعہ می یابد. فرآورده انباشتہ ملی چین در سال 2003 بہ میزان 9.1 در صد افزایش یافت و در سال 2003 بہ 6.4 تریلیون دالر رسید و پس از امریکا (10.9 تریلیون دالر) بہ جایگاہ دوم رسید و از جامعہ اروپا نیز پیسی گرفت. برای مقایسہ - فرآورده انباشتہ جاپان بہ 3.5 تریلیون و روسیہ بہ 1.2 تریلیون می رسد.

مقارن با سال 2003 چین پس از امریکا در جایگاہ دوم در مصرف نفت در جهان قرار گرفت. تا سال 2003 چین مطلقا نیاز های نفتی خویش را از منابع داخلی تامین می کرد. بر پایہ گزارش روزنامہ " اقتصاد " چاپ جمہوری فدرال آلمان، چین در چند دہہ اخیر بیش از 760 بار رشد

داشته است. این در حالی است که اروپای باختری و امریکا در دوره مشابه تنها 70 برابر رشد کرده اند.

چین همین اکنون در تولید برخی از فرآورده ها از اروپا، روسیه، جاپان و امریکا پیشی گرفته است و گروهی بر آن اند که تا سال 2012 در بسیاری از نشانگرها از امریکا پیشی گرفته و به کشور نخست جهان مبدل خواهد گردید. با این هم، برخی از کارشناسان محتاط بر آن اند که امریکا تا سال 2050 کماکان کشور نخست جهان باقی خواهد ماند. برخی دیگر بر این باورند که روسیه نیز می تواند با توجه به پتنتسهای که دارد، طی این دوره دوباره به یک ابرقدرت مبدل گردد. به هر رو، با رشد روزافزون چین از یک سو، و افزایش شمار باشنندگان این کشور از سوی دیگر، روشن است که مصرف انرژی در آن کشور افزایش خواهد یافت و پای این کشور را در بازی های انرژیستیک گونه جدی خواهد کشانید. نشانه های چنین دگرذیسی اوضاع را از همین اکنون می توان دید. برای مثال، امضای قرارداد بزرگ 70 میلیارد دلری چین برای خرید گاز از ایران گواه بر این مساله است. چین همچنان در نظر دارد سرمایه گذاری های بزرگی در آسیای میانه و سایبریای روسیه نماید.

آنچه بسیار شگفتی برانگیز است، رشد روز افزون تراز صادرات چین به کشور های منطقه به ویژه عربستان سعودی است که شریکان سنتی بازرگانی این کشورها مانند اروپا و امریکا را با چالش جدی روبرو می گرداند.

نقش همگرایی و همکاری منطقه یی در آینده و تیوری ژئواکونومیک:

" در یک ارزیابی کلی می توان گفت در سال های اخیر هیچ منطقه یی در جهان بیش از منطقه خلیج فارس با جنگ ها درگیری ها تضاد ها و پیچیدگی های فراوان روبرو نبوده است. خلیج فارس افزون بر مسایل درونی با عوامل تاثیر گذار خارجی مهمی روبرو بوده است که بر سرنوشت کشور های این منطقه آثار قطعی را از خود برجای گذاشته است. شاید از زمان جنگ جهانی اول و زوال امپراتوری عثمانی که انگلستان به صورت قدرت فایقه در خاور میانه و خلیج فارس ظهور کرد و توانست مقدرات کشور های این مناطق را تعیین نماید، چنین مداخله گسترده خارجی در این بخش از جهان سابقه نداشته است."

به هر رو، به گونه یی که پس منظر تاریخی تحولات منطقه را بررسی نمودیم، دیدیم که منطقه گذشته دردناک و تیره و تاری را پشت سر گذاشته است. آنچه امروز در منطقه می گذرد، چه از دیدگاه تحولات درونی که آستن آن است، و نیز با توجه به رویایی روزافزون کشور های مصرف کننده بسیار دراماتیک و بایسته تامل است. مگر با این هم، به رغم پهن بودن مه سیاه و ترسناک چالش ها و تنش ها در سپهر سیاسی منطقه، افق های روشنی هم نوید آینده شگوف را برای منطقه می دهد. برای مثال، "بسیاری از کشور های عربی آغاز به گذار به جامعه مدنی با ایجاد نهاد های گوناگون نمایندگی به شکل پارلمان ها و ارگان های محلی اداره نموده اند. جای ویژه یی را در زندگی این کشور ها مسایل اصلاحات اقتصادی گرفته است. به این مقصد، کشور های یادشده آغاز به لیبرالیزاسیون نظام های اقتصادی خویش نموده اند که در آن ها جای اصلی را مسایل خصوصی سازی و غیر دولتی ساختن مالکیت، ایجاد نهاد های مدرن مالی مختص برای اقتصاد بازار آزاد، کاربرد رفتار های نو با منجمت اقتصادی، گزینش شیوه های مدرن اداری در زندگی اقتصادی می گیرد.

" در ساخت و ساز صنایع خاور نزدیک پول های عظیمی ریخته می شود. برای مثال، در پروژه های اعلام شده در سال 2003-2007 توسعه ظرفیت ها در صنایع- به خصوص ایتیلین در مقیاس جهانی به 16 میلیون تن در سال می رسد. از آن جمله 4 میلیون تن آن را ایران و قطر تولید می کنند.

ایران نیز به عنوان مهمترین کشور منطقه در سال های اخیر به آهنگ ها (نرخ های) شگفتی برانگیز رشد اقتصادی از جمله صنایع نفت و شیمی دست یافته است. برای مثال، در سال 1383 (ماه های مارچ 2004 تا مارچ 2005) تولید فرآورده های نفتی شیمیایی ایران به 19 میلیون تن می رسد که 60 درصد بیشتر از سال 2002 و در کل 3/2 بار بیشتر از سال 1996 است.

ایران پس از روسیه (که 35 درصد ذخایر گازی جهان را در اختیار دارد)، با داشتن 15 درصد از ذخایر گازی جهان دومین کشور دارنده گاز در جهان به شمار می رود. خاستگاه گاز پارس جنوبی به تنهایی 10 درصد ذخایر گاز جهان را دارا است. پارس جنوبی اقتصاد و زندگی کاری جنوب ایران را از بوشهر تا بندر عباس زیر پوشش گرفته است. همو جنوب ایران بنا به سنجش کارشناسان ایرانی - کارازر مهم مبارزه بر سر مبدل شدن ایران به مرکز جهانی نفتی - شیمیایی جهانی خواهد بود. حجم کل سرمایه گذاری های ایران در این گستره در ده سال آینده سر به 100 میلیارد دالر خواهد زد.

از همین اکنون می توان دورنمای رقابت های بزرگ را در این بخش از جهان دید. برای مثال، هند حاضر گردیده است به میزان 25 میلیارد دالر در این خاستگاه سرمایه گذاری نماید. روشن است در پهلوی سرمایه گذاری 70 میلیارد دلاری چین در این خاستگاه می توان به آینده منطقه امیدوار بود.

بر پایه آخرین داده های آماری سازمان ملل در سال 2004 در سراسر جهان عرب 240 میلیون نفر بود و باش داشتند. (بدون سرزمین فلسطین) که 4/2 درصد کل باشندگان جهان را تشکیل می داد. اما تولید این کشور ها تنها 1/8 درصد فرآورده انباشته (ناخالص) جهانی را می ساخت. روشن است این وضعیت نمی تواند در دراز مدت پایدار بماند. کشور های عربی بالقوه توانایی دستیابی به اقتصاد شگوفایی را دارند.

بر پایه داده ها در سال 94 فرآورده انباشته داخلی کشور های عربی به 456236 میلیون دلار می رسید که به این صورت درآمد سرانه هر عرب تبار به 1908 دلار می رسد. البته با مدیریت درست و برنامه ریزی های خردورزانه می توا این تراز را بار ها بالاتر برد.

در سال های اخیر دیگر کشور های منطقه از جمله هند و ترکیه نیز دستاورد های شایان توجهی داشته اند.

فشرده سخن این که سازواره های جیوپولیتیک و جیواکونومیک منطقه چون شورای همکاری خلیج فارس، دیگر کشور های عربی، ترکیه، ایران، آسیای میانه، قفقاز، کشور های نیمقاره و افغانستان برای برون رفت از وضعیت نابه هنجار کنونی راهی جز از همگرایی و همپیوندی

ندارند. شگوفایی اکو، پویایی دالان (کریدور) شمال-جنوب، رسانایی نفت و گاز آسیای میانه، خزر و قفقاز به بازار های جهانی، توسعه شبکه های راه آهن - به ویژه در ایران و گسترش بازرگانی از راهکار هایی اند که آینده شگوفایی را برای منطقه در کل نوید می دهند. در این بستر، تامین امنیت و استقرار ثبات در کشور های جنگ زده منطقه مانند افغانستان و عراق از اولویت برخوردار است. نیازمندی روزافزون کشور های پیشرفته به منابع انرژی فسیلی مستلزم تامین ثبات در منطقه است. برای دستیابی به این مامل، درگام نخست بایسته است کشور های بزرگ صنعتی به کانسپت نوینی در زمینه تقسیم عادلانه منابع انرژی و گستره های نفوذ دست یابند. مادامی که چنین طرحی موجود نباشد، کشاکش های منطقه یی را پایانی نخواهد بود. تنها شکل بحران ها دگرگون شده و خود بحران ادامه خواهد یافت. از سوی دیگر، درس های سهمگین گذشته های دردناک به کشور های منطقه آموخته است که راهی جز همگرایی، همسویی و همکاری ندارند.

در این جا بایسته است خاطر نشان سازیم که استقرار صلح و ثبات در کشور جنگ زده افغانستان جزو لاینفک استراتیژی تامین ثبات در منطقه به عنوان پیش شرط تحقق هرگونه مدل همکاری منطقه یی است که بدون آن با توجه به زمینه های موجود گسترش تروریسم و تولید مواد مخدر در آن نمی توان به موفقیت این گونه طرح ها امید بست.

رسانایی گاز ترکمنستان به پاکستان از راه افغانستان (که ثبات در آن در سال های پسین پس از روی کار آمدن دولت جدید و بهبود وضع امنیتی در آن به یاری جامعه جهانی و نیرو های پاسدار صلح و ناتو رو به استقرار دارد)، می تواند در زمینه تحکیم امنیت و شگوفایی اقتصادی در منطقه یاری رساند. در این جا بایسته است یادآور گردیم که نفس کشیدن لوله های رسانایی گاز در منطقه مهم است نه این که از کدام کشور منطقه می گذرد. هرگاه مساله کشیده شدن لوله های رسانایی گاز ترکمنستان را به پاکستان و هند از راه افغانستان به بررسی بگیریم، با این کار، افزون بر سرازیر شدن سرمایه به منطقه، زمینه ثبات در استان های باختری افغانستان در همسایگی ایران فراهم گردیده و با بالاروی تراز زندگی و توان خرید باشندگان این نواحی، تراز بازرگانی میان افغانستان و ایران بالا خواهد رفت. از سوی دیگر، با فراهم شدن زمینه اشتغال برای باشندگان استان های مرزی، تراز تبهکاری و قاچاق مواد مخدر پایین خواهد آمد که این کار به سود همه کشور های منطقه خواهد بود. همچنان توامندی اقتصادی ترکمنستان با فروش گاز افزایش خواهد یافت که این خود به نوبه خود در شگوفایی اقتصادی منطقه تاثیر دارد. همین مساله در مورد پاکستان نیز صدق می کند.

به امید شگوفایی منطقه و بهروزی.

رویکرد ها :

- 1- فریدون گیلانی، روی خط آزاد، شناخت تاریخی بحران در منطقه (بخش دوم)، ص 25، نیمروز، 2001، لندن.
- 2- علی امامی، عوامل تاثیر گذار خارجی در خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1382، تهران.
- 3- مجله "آسیا و افریقا- امروز"، چاپ شوروی پیشین، به زبان انگلیسی، شماره 6، سال 1982.

- 4- مجله "هاریزونت"، چاپ جمهوری دمکرات آلمان، شماره 15، سال 1983.
- 5- "هاریزونت"، چاپ جمهوری دمکرات آلمان، شماره 3، سال 1984.
- 6- "هاریزونت" چاپ جمهوری دمکرات آلمان، شماره 32، سال 1982.
- 7- روزنامه "مسلم"، چاپ پاکستان، به زبان انگلیسی، 15 مارچ 1983.
- 8- روزنامه "دان"، چاپ پاکستان، به زبان انگلیسی، اول فبروری 1983.
- 9- روزنامه "دان"، چاپ پاکستان، به زبان انگلیسی، 8 فبروری 1987.
- 10- روزنامه "دان" چاپ پاکستان، به زبان انگلیسی، 10 فبروری 1987.
- 11- روزنامه "دان" چاپ پاکستان، به زبان انگلیسی، 11 فبروری 1987.
- 12- روزنامه "دان" چاپ پاکستان، به زبان انگلیسی، 6 فبروری 1987.
- 13- روزنامه "مسلم" چاپ پاکستان، به زبان انگلیسی، 6 فبروری 1987.
- 14- روزنامه "پاتریوت"، چاپ هندوستان، به زبان انگلیسی، 11 مارچ 1987.
- 15- روزنامه "تایمز اف انڈیا" چاپ هندوستان، به زبان انگلیسی، 24 جون سال 1987.
- 16- روزنامه "دان"، چاپ پاکستان، 16 فبروری 1987،
- 17- عزیز آریانفر "افغانستان به کجا می رود؟"، کابل، 2004
- 18- "روسیه در خاور نزدیک"، انستیتوت مطالعات اسراییل و خاور نزدیک، مسکو، 2001، مقاله الکساندر فیر نام "آنالیز کنسپتوئل: روسیه و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس"، ص 142
- 19- Charles Kupchan, *The Persian Gulf and the West*, Bosten: Department of Politics Princeton University, 1987, p. 198.
- 20- عباس امیری، "خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین الملل"، تهران، موسسه پژوهش های سیاسی و اقتصادی بین المللی، 1355 ص 68
- 21- "روسیه در خاور نزدیک"، انستیتوت مطالعات اسراییل و خاور نزدیک روسیه، مسکو، 2001، مقاله عیسایف، روسیه و کشورهای عربی: دستاورد ها و مسایل همکاری، ص 71
- 22- گوسارف، "جهان عرب در مرز سده ها": رهبران توسعه اقتصادی جهان عرب، سایت انترنتی انستیتوت خاور شناسی اکادمی علوم روسیه
- 23- ساژین، "دور نمای توسعه نفتی- شیمیایی ایران"، 04/4/16، سایت انترنتی انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم روسیه
- 24- سایت انترنتی ([/ www.iimes.ru/stat/2004/22-09-04.htm/](http://www.iimes.ru/stat/2004/22-09-04.htm/))
- 25- "روسیه در خاور نزدیک"، چاپ انستیتوت مطالعات اسراییل و خاور نزدیک، مسکو، 2001، برگرفته از مقاله نوشته کوساچ و ملکومیان زیر نام "روسیه، خاور نزدیک و جهان عرب: پیرامون روابط متقابل اساسی، ص 111-112
- 26- آ.آ. ولفویچ، "چین در بازار انرژی خاور نزدیک"، برگرفته از سایت انترنتی.
- 27- افغانستان و امنیت آسیای میانه، مجموعه مقالات، بشکیک، 2004، چاپ بنیاد فریدریش ایبرت جمهوری فدرال آلمان

